

اصول و گزاره های تحقق مدل نوین حکمرانی پایدار قضایی: درس‌هایی از مطالعه تطبیقی نظام‌های قضایی آمریکا، انگلستان، چین، فرانسه و آلمان

سید صمصام الدین قوامی^۱، نیما نوروزی^۲

۱ مدیر بنیاد فقهی مدیریت اسلامی و استاد درس خارج فقه معاصر، حوزه علمیه قم، قم، ایران

۲ گروه فقه و حقوق، دانشکده علوم و معارف، جامعه المصطفی العالمیه و سطوح عالی و خارج حوزه علمیه، حوزه علمیه قم، قم شریف، ایران،

چکیده

تحقق حکمرانی پایدار قضایی مستلزم اصلاحات ساختاری، فرهنگی و نهادی است که بتوانند استقلال قضایی، شفافیت، پاسخگویی و عدالت اجتماعی را به‌طور هم‌زمان تضمین کنند. این مقاله با رویکردی تطبیقی، پنج کشور آمریکا، انگلستان، چین، فرانسه و آلمان را به‌عنوان نمونه‌هایی با زمینه‌های حقوقی و نهادی متفاوت بررسی می‌کند. یافته‌ها نشان می‌دهد که آمریکا استقلال قضایی بالایی دارد اما انسجام نهادی در آن ضعیف است؛ انگلستان با سنت کامن‌لا و نهادهای مستقل مشروعیت اجتماعی بالایی کسب کرده اما محدودیت منابع مالی عدالت فراگیر را تهدید می‌کند؛ چین با تمرکز نهادی و نوآوری فناورانه توانسته کارآمدی را افزایش دهد اما استقلال قضات در آن محدود است؛ فرانسه بر عدالت اجتماعی و انسجام اداری تأکید دارد اما انعطاف‌پذیری محلی کمتر است؛ و آلمان توانسته الگویی متوازن از استقلال، شفافیت و انسجام ارائه دهد. مقاله در نهایت ۱۲ اصل کلیدی شامل شفافیت ساختاری، مشارکت معنادار، انتخاب شایسته‌سالارانه، شفافیت مالی، تفویض روشن وظایف، ارتباطات باز، تعریف مسئولیت‌ها، صدای واحد نهادی، استقلال مالی، روابط نهادی مثبت، مدیریت دادرسی و گفتمان‌سازی را به‌عنوان چارچوب حکمرانی پایدار قضایی معرفی می‌کند. این چارچوب می‌تواند راهنمایی برای کشورها در جهت تلفیق تجربه‌های بین‌المللی با شرایط بومی باشد.

کلیدواژه‌ها: حکمرانی پایدار قضایی، استقلال قضایی، شفافیت نهادی، عدالت فراگیر، مطالعه تطبیقی، گفتمان‌سازی

Principles and Propositions for Realizing a New Model of Sustainable Judicial Governance: Lessons from a Comparative Study of the Judicial Systems of the United States, the United Kingdom, China, France, and Germany

Seyyed Samsam al-Din Ghavami¹, Nima Norouzi²

¹ Director, Jurisprudential Foundation for Islamic Management, and Professor of Advanced (dars-e kharij) Contemporary Fiqh, Qom Seminary, Qom, Iran

² Department of Fiqh and Law, Faculty of Sciences and Teachings, Al-Mustafa International University, and advanced and upper levels (sutuh 'aliya and kharij) of the seminary, Qom Seminary, Holy Qom, Iran

Abstract

The realization of sustainable judicial governance requires structural, cultural, and institutional reforms capable of simultaneously guaranteeing judicial independence, transparency, accountability, and social justice. Adopting a comparative approach, this article examines five countries—the United States, the United Kingdom, China, France, and Germany—as cases with differing legal and institutional contexts. The findings indicate that the United States enjoys a high degree of judicial independence but weak institutional cohesion; the United Kingdom, with its common law tradition and independent institutions, has achieved high social legitimacy, yet limited financial resources threaten comprehensive justice; China, through institutional centralization and technological innovation, has increased efficiency, but the independence of judges is constrained; France emphasizes social justice and administrative cohesion but exhibits lower local flexibility; and Germany has managed to offer a balanced model of independence, transparency, and cohesion. Ultimately, the article introduces twelve key principles—including structural transparency, meaningful participation, merit-based selection, financial transparency, clear delegation of duties, open communication, definition of responsibilities, a unified institutional voice, financial independence, positive inter-institutional relations, case management, and discourse-building—as a framework for sustainable judicial governance. This framework can serve as a guide for countries seeking to integrate international experiences with local conditions.

Keywords: sustainable judicial governance, judicial independence, institutional transparency, inclusive justice, comparative study, discourse-building

1. مقدمه

تحقق توسعه پایدار در جهان امروز بدون وجود نهادهای قضایی قدرتمند، پاسخگو و شفاف امکان‌پذیر نیست. قوه قضاییه نه تنها مسئول حل و فصل اختلافات است، بلکه باید نقش فعال در تضمین عدالت اجتماعی، عدالت بین‌نسلی و پایداری زیست‌محیطی ایفا کند. بر این اساس، موضوع حکمرانی قضایی پایدار در دهه‌های اخیر به یک ضرورت جهانی تبدیل شده و در اسناد بین‌المللی به‌ویژه دستور کار 2030 سازمان ملل متحد جایگاه برجسته‌ای یافته است. (United Nations, 2015)

هدف شانزدهم توسعه پایدار (SDG16) صراحتاً بر صلح، عدالت و ایجاد نهادهای کارآمد و پاسخگو تأکید دارد. تحقق این هدف در عمل نیازمند اصلاحات بنیادین در نظام‌های قضایی است تا بتوانند همزمان به چالش‌های سنتی و مسائل نوینی چون فناوری، جهانی‌شدن و تغییرات اجتماعی پاسخ دهند. بدون اصلاح ساختاری و حکمرانی نوین، قوه قضاییه قادر نخواهد بود نقش خود را در مسیر توسعه پایدار ایفا کند. (Chowdhury, 2016)

مطالعه تطبیقی نظام‌های قضایی نشان می‌دهد که مدل‌های حکمرانی در کشورهای مختلف تفاوت‌های بنیادین دارند و همین تفاوت‌ها درس‌های مهمی برای سایر کشورها فراهم می‌آورد. در این پژوهش، پنج کشور آمریکا، انگلستان، چین، فرانسه و آلمان انتخاب شده‌اند تا به‌عنوان نمونه‌هایی از نظام‌های قضایی با زمینه‌های حقوقی و فرهنگی متفاوت بررسی شوند. این کشورها ترکیبی از سنت کامن‌لا، حقوق مدنی و مدل‌های مختلط را نمایندگی می‌کنند. (Becker & Durham, 2010)

ایالات متحده نمونه‌ای بارز از نظام فدرال با تنوع ساختاری بالا است. اصلاحات قضایی در این کشور به‌ویژه جنبش Court Unification در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ با هدف کاهش پراکندگی و افزایش انسجام نهادی آغاز شد. با وجود این، فرهنگ استقلال فردی قضات همچنان مانعی برای یکپارچگی کامل محسوب می‌شود. این تجربه نشان می‌دهد که استقلال قضات اگرچه ارزشمند است، اما باید با انسجام نهادی متوازن گردد. (Tarr, 1981; Ostrom & Hanson, 2010)

انگلستان با پیشینه دیرینه در سنت کامن‌لا و ساختار نسبتاً ساده قضایی، الگویی متفاوت ارائه می‌دهد. اصلاحات نهادی مانند تأسیس دیوان عالی بریتانیا در سال 2009 و استفاده گسترده از فناوری‌های قضایی، نشان می‌دهد که چگونه یک نظام سنتی می‌تواند همزمان استقلال قضات را حفظ کند و به سمت مدرن‌سازی حرکت نماید. با این حال، کاهش بودجه Legal Aid محدودیت‌هایی برای تحقق عدالت فراگیر ایجاد کرده است. (Kudeikina & Kaija, 2022)

چین در نقطه مقابل قرار دارد و با نظامی متمرکز و سلسله‌مراتبی اداره می‌شود. دادگاه‌های این کشور تابع تصمیمات مرکزی هستند و استقلال قضات محدود است. با این حال، چین پیشرو در توسعه «دادگاه‌های اینترنتی» و بهره‌گیری از هوش مصنوعی برای افزایش کارآمدی و دسترسی به عدالت بوده است. این تجربه نشان می‌دهد که نوآوری فناورانه می‌تواند حتی در یک نظام متمرکز، عدالت هوشمند را تقویت کند، اما چالش استقلال قضایی همچنان باقی است. (Kong et al., 2024)

فرانسه نماینده بارز نظام حقوق مدنی متمرکز است. ساختار دادگاه‌ها در این کشور سلسله‌مراتبی و منسجم است و منابع مالی و اداری توسط وزارت دادگستری مدیریت می‌شود. این تمرکز موجب استانداردسازی و هماهنگی نهادی شده، اما انعطاف‌پذیری محلی

را محدود کرده است. در عین حال، توسعه دادگاه‌های الکترونیک و مدیریت هوشمند پرونده‌ها نشان می‌دهد که فرانسه در مسیر ترکیب تمرکز و نوآوری گام برداشته است. (Dreyfus, 2013; Preston, 2024)

آلمان به‌عنوان یک کشور فدرال اروپایی، الگویی تلفیقی از استقلال قضات و انسجام نهادی ارائه می‌دهد. دادگاه‌های ایالتی و فدرال با وجود استقلال نسبی، در چارچوب قوانین فدرال هماهنگ عمل می‌کنند. سیستم مدیریت مالی و استفاده از فناوری‌های نوین موجب افزایش شفافیت و کارآمدی شده است. تجربه آلمان نشان می‌دهد که تلفیق فدرالیسم با استانداردهای می‌تواند به حکمرانی پایدار قضایی منجر شود. (Griller, 2010)

مقایسه این پنج کشور نشان می‌دهد که هر کدام در یک حوزه خاص دستاورد برجسته‌ای دارند: آمریکا در استقلال قضات، انگلستان در ترکیب سنت و اصلاحات نهادی، چین در نوآوری فناوریانه، فرانسه در تمرکز اداری و آلمان در تلفیق استقلال و انسجام. در عین حال، هیچ‌یک از این کشورها به‌تنهایی نتوانسته‌اند همه ابعاد حکمرانی پایدار قضایی را محقق کنند. (Becker & Durham, 2010).

از منظر فرهنگی، آمریکا با چالش استقلال فردی بیش از حد قضات مواجه است؛ انگلستان به دلیل سنت‌های دیرینه از مشروعیت بالایی برخوردار است اما با محدودیت مالی در دسترسی به عدالت روبه‌روست؛ چین بر ثبات اجتماعی و کارآمدی تأکید دارد اما استقلال قضایی ضعیف است؛ فرانسه انسجام نهادی بالایی دارد اما ابتکار محلی کمتر دیده می‌شود؛ و آلمان با موفقیت توانسته میان استقلال و انسجام تعادل برقرار کند. (Kudeikina & Kaija, 2022)

این تحلیل تطبیقی نشان می‌دهد که هیچ الگوی واحدی برای حکمرانی قضایی پایدار وجود ندارد و هر کشور باید بر اساس بستر حقوقی، سیاسی و فرهنگی خود اصلاحات را طراحی کند. با این حال، عناصر مشترکی همچون شفافیت، پاسخگویی، استقلال نسبی قضات، استفاده از فناوری و عدالت اجتماعی، پایه‌های حکمرانی پایدار را تشکیل می‌دهند.

در نتیجه، مطالعه تطبیقی پنج کشور منتخب می‌تواند درس‌های مهمی برای کشورهایی که در مسیر اصلاحات قضایی قرار دارند فراهم آورد. ترکیب استقلال قضات (الگوی آمریکا)، انسجام نهادی (الگوی فرانسه)، نوآوری فناوریانه (الگوی چین)، سنت و اصلاحات (الگوی انگلستان) و تعادل فدرالیسم و هماهنگی (الگوی آلمان) می‌تواند مدلی جامع برای حکمرانی قضایی پایدار ایجاد کند.

در نهایت، این پژوهش بر این نکته تأکید دارد که حکمرانی پایدار قضایی یک فرآیند پویا است و تنها با تلفیق تجربه‌های بین‌المللی، اقتباس گزینشی از بهترین شیوه‌ها و بومی‌سازی اصول حکمرانی می‌توان دستگاه قضایی را به نهادی پاسخگو، شفاف و توسعه‌محور تبدیل کرد.

2. سازمان‌دهی دادگاه‌ها: مطالعه تطبیقی

1-2. ایالات متحده آمریکا

نظام قضایی ایالات متحده یک ساختار فدرال پیچیده دارد که شامل دادگاه‌های صلاحیت عام، محدود، دادگاه‌های بدوی و عالی ایالت‌ها است. این ساختار به منظور حفظ استقلال قضات و تفکیک اختیارات طراحی شده، اما موجب پراکندگی و پیچیدگی مدیریت دادگاه‌ها شده است. اصلاحات دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰، موسوم به Court Unification، با هدف ایجاد هماهنگی و

کاهش تعدد دادگاه‌ها و استانداردسازی رویه‌ها آغاز شد تا کارایی و عدالت نظام قضایی افزایش یابد (Becker & Durham, 2010).

یکپارچه‌سازی دادگاه‌ها در آمریکا شامل ادغام دادگاه‌های محلی و حذف تدریجی قضات غیرحقوق دان بود تا ساختارها ساده و همگن شوند. هدف این بود که تصمیمات قضایی و تخصیص منابع بر اساس سیاست‌های کل ایالت انجام شود و از اختلافات محلی کاسته شود. این اصلاحات زمینه‌ای فراهم کرد تا انسجام و استانداردسازی در سیستم‌های قضایی ایالتی افزایش یابد (Tarr, 1981).

انتقال بودجه از سطح محلی به سطح ایالتی موجب شد که حقوق قضات و منابع مالی دادگاه‌ها به شکل منسجم‌تری مدیریت شوند. این تغییر نه تنها استقلال مالی نسبی دادگاه‌ها را تضمین کرد، بلکه امکان برنامه‌ریزی بلندمدت و تخصیص منابع به اولویت‌های کل سیستم قضایی را فراهم آورد. به این ترتیب عدالت ساختاری میان ایالت‌ها افزایش یافت و نابرابری‌های محلی کاهش یافت (Ostrom & Hanson, 2010).

با وجود تمرکز و استانداردسازی، فرهنگ قضایی آمریکا بر استقلال فردی قضات تأکید زیادی دارد. این امر مزایای بی‌طرفی و حرفه‌ای‌گرایی را به همراه دارد، اما گاه مانع انسجام نهادی و اجرای سیاست‌های متمرکز می‌شود. قضات بدوی به‌ویژه اغلب بر «پرونده‌های خود» تمرکز می‌کنند و نسبت به دخالت‌های مدیریتی مقاومت نشان می‌دهند، که می‌تواند اجرای اصلاحات کلان را دشوار کند (Lefever, 2009).

دفاتر اداری متمرکز در ایالت‌ها وظایفی مانند تدوین بودجه، آموزش قضات و مدیریت منابع انسانی را بر عهده دارند. این دفاتر امکان اجرای سیاست‌های کلان و هماهنگی میان دادگاه‌ها را فراهم می‌کنند، اما استقلال نسبی محلی همچنان پابرجاست و موجب می‌شود که تعادل میان تمرکز و خودمختاری محلی به یک چالش دائمی تبدیل شود (Becker & Durham, 2010).

فناوری‌های نوین مانند پرونده‌های الکترونیک و دادگاه‌های آنلاین در برخی ایالت‌ها به کاهش زمان رسیدگی و افزایش شفافیت کمک کرده‌اند. این فناوری‌ها همچنین امکان دسترسی بهتر به عدالت را برای شهروندان فراهم کرده‌اند، اما در برخی ایالت‌ها به دلیل کمبود منابع یا مقاومت فرهنگی، به‌طور کامل اجرا نشده‌اند (Preston, 2024).

به طور کلی، تجربه آمریکا نشان می‌دهد که استقلال قضات و تنوع ساختاری مزایای مهمی دارد، اما بدون مدیریت متمرکز و استانداردسازی رویه‌ها، حکمرانی پایدار قضایی تحقق کامل نمی‌یابد. بنابراین، توازن میان استقلال، انسجام و استانداردسازی، کلید موفقیت نظام قضایی ایالات متحده است (Becker & Durham, 2010).

درس مهم از تجربه آمریکا برای سایر کشورها این است که ترکیب استقلال قضات با یکپارچگی نظام، استفاده از فناوری برای عدالت هوشمند و استانداردسازی فرآیندها می‌تواند الگویی قابل اقتباس برای توسعه حکمرانی قضایی پایدار فراهم آورد. این توازن باید هم استقلال فردی و هم انسجام نهادی را تضمین کند تا عدالت و کارآمدی همزمان تأمین شود.

نظام قضایی انگلستان بر پایه سنت کامن‌لا شکل گرفته و ساختاری ساده‌تر و متمرکزتر نسبت به آمریکا دارد. دیوان عالی انگلستان (UK Supreme Court) که در سال ۲۰۰۹ تأسیس شد، نقش مرکزی در سیاست‌گذاری و هماهنگی نظام قضایی ایفا می‌کند و استقلال قضات و تفکیک قوا را تقویت کرده است. (Kudeikina & Kaija, 2022)

دادگاه‌های انگلستان شامل دادگاه‌های بدوی، تجدیدنظر و دیوان عالی هستند. اصلاحات اخیر بر استانداردسازی رویه‌ها، افزایش شفافیت و تضمین پاسخگویی تمرکز داشته و هدف آن ارتقای اعتماد عمومی و بهبود عملکرد سیستم قضایی بوده است (Chowdhury, 2016). بودجه دادگاه‌ها عمدتاً از طریق وزارت دادگستری تأمین می‌شود، اما استقلال عملی دادگاه‌ها در حوزه تصمیمات قضایی حفظ شده است. این مدل امکان ترکیب کنترل دولتی با استقلال قضایی را فراهم کرده و موجب تعادل میان مسئولیت اداری و استقلال حرفه‌ای شده است. (Becker & Durham, 2010) فرهنگ قضایی انگلستان بر حرفه‌ای‌گرایی، استقلال قضات و رعایت سنت‌های دیرینه تأکید دارد. آموزش قضات، توسعه مهارت‌های مدیریتی و وجود نهادهای نظارتی مستقل باعث شده سیستم در برابر فشارهای سیاسی مقاوم باشد و کیفیت حکمرانی افزایش یابد. (Ostrom & Hanson, 2010)

با وجود این، محدودیت‌هایی همچون کاهش بودجه Legal Aid و فشار بر دسترسی گروه‌های محروم، چالش‌هایی در مسیر عدالت فراگیر ایجاد کرده است. اصلاحات مداوم برای تضمین دسترسی همگانی و پاسخگویی به جامعه ضروری است. (Griller, 2010) فناوری در انگلستان نقش مهمی در عدالت هوشمند دارد. سیستم‌های دیجیتال پرونده‌ها و دادگاه‌های آنلاین امکان پیگیری سریع پرونده‌ها و دسترسی بهتر برای شهروندان را فراهم کرده و شفافیت نظام قضایی را تقویت می‌کنند. (Preston, 2024) تجربه انگلستان نشان می‌دهد که ترکیب سنت قضایی، اصلاحات نهادی و فناوری، حکمرانی قضایی پایدار را تقویت می‌کند. استقلال، شفافیت و پاسخگویی، عناصر کلیدی موفقیت این مدل هستند. (Becker & Durham, 2010) درس اصلی انگلستان برای سایر کشورها این است که حکمرانی پایدار قضایی نیازمند ایجاد نهادهای مستقل، استانداردسازی فرآیندها، بهره‌گیری از فناوری و حفظ حرفه‌ای‌گرایی قضات است تا عدالت و کارآمدی همزمان تحقق یابد.

2-3. جمهوری چین

نظام قضایی چین سلسله‌مراتبی و متمرکز است و شامل دادگاه‌های محلی، میانی، عالی و دیوان عالی خلق می‌شود. این ساختار به‌طور سنتی با سیاست‌های دولت و تمرکز بر ثبات اجتماعی پیوند دارد و استقلال فردی قضات محدود است. (Kong et al., 2024) سازمان‌دهی دادگاه‌ها در چین به گونه‌ای است که سیاست‌ها و تصمیمات کلان از مرکز صادر می‌شود و دادگاه‌های محلی مسئول اجرای این سیاست‌ها هستند. این تمرکز موجب انسجام نهادی بالا شده اما استقلال قضات را محدود کرده است (Becker & Durham, 2010). چین با اجرای دادگاه‌های اینترنتی و استفاده از هوش مصنوعی در تصمیمات قضایی، توانسته دسترسی به عدالت و کارآمدی نظام قضایی را افزایش دهد. این اقدامات نمونه‌ای از عدالت هوشمند در یک نظام متمرکز است. (Preston, 2024) با وجود فناوری، استقلال قضات و عدالت بی‌طرف هنوز محدود است. نفوذ سیاست و اولویت ثبات اجتماعی می‌تواند در تصمیم‌گیری‌های قضایی دخالت کند و خطر محدود شدن آزادی قضات را افزایش دهد. (Dreyfus, 2013)

بودجه دادگاه‌ها به‌طور کامل تحت کنترل دولت مرکزی است. این امر موجب انسجام و هماهنگی سیاست‌ها می‌شود اما محدودیت‌هایی در انعطاف‌پذیری محلی و پاسخگویی ایجاد می‌کند. (Ostrom & Hanson, 2010) فرهنگ قضایی چین بر تبعیت از سیاست‌ها و هماهنگی سیستم‌ها تأکید دارد. این ویژگی انسجام نهادی را تقویت می‌کند اما توان ابتکار فردی و مشارکت محلی را محدود می‌سازد. (Griller, 2010) تجربه چین نشان می‌دهد که تمرکز شدید همراه با فناوری نوین می‌تواند کارآمدی

سیستم را افزایش دهد، به‌ویژه در مدیریت حجم بالای پرونده‌ها و ارائه خدمات به شهروندان در مناطق مختلف، اما تحقق کامل عدالت بی‌طرف و فراگیر هنوز نیازمند اصلاحات نهادی و فرهنگی است. (Kong et al., 2024) درس مهم برای حکمرانی پایدار قضایی در چین این است که تمرکز، فناوری و انسجام سازمانی باید با تقویت شفافیت، پاسخگویی و مشارکت محدود محلی ترکیب شود تا استقلال، عدالت و کارآمدی همزمان تأمین گردد و نظام قضایی به نهادی پایدار و پاسخگو تبدیل شود.

2-4. جمهوری فرانسه

فرانسه دارای یک سیستم مدنی متمرکز بر پایه قانون مدنی (Code Civil) است. سلسله‌مراتب مشخص بین دادگاه‌های بدوی، تجدیدنظر و دیوان عالی موجب هماهنگی نهادی و استانداردسازی رویه‌ها می‌شود. (Chowdhury, 2016) بودجه، منابع انسانی و آموزش قضات از طریق وزارت دادگستری مدیریت می‌شود که انسجام و هماهنگی بین مناطق را افزایش می‌دهد و اجرای سیاست‌های عدالت اجتماعی را تسهیل می‌کند. (Becker & Durham, 2010) تمرکز زیاد ممکن است ابتکار محلی را محدود کند و انعطاف‌پذیری پاسخ به نیازهای خاص منطقه‌ای کاهش یابد، با این حال، اجرای دادگاه‌های الکترونیک و فناوری‌های مدیریت پرونده‌ها، عدالت هوشمند را در سراسر کشور تقویت کرده است. (Preston, 2024)

فرهنگ قضایی بر انضباط، استانداردسازی و مسئولیت‌پذیری نهادی تأکید دارد. قضات تابع سیاست‌های مرکزی هستند و این امر انسجام نهادی را افزایش داده اما استقلال فردی محدود می‌شود. (Dreyfus, 2013) بودجه متمرکز امکان برنامه‌ریزی بلندمدت و تخصیص منابع بر اساس اولویت‌های ملی را فراهم می‌کند و عدالت بین مناطق را ارتقا می‌دهد. (Griller, 2010) تجربه فرانسه نشان می‌دهد که تمرکز اداری و استانداردسازی فرآیندها می‌تواند در کنار فناوری، حکمرانی پایدار قضایی را تقویت کند. (Kudeikina & Kaija, 2022) درس مهم فرانسه برای سایر کشورها این است که ترکیب متمرکز بودن، استانداردسازی، فناوری و توجه به عدالت اجتماعی الگویی عملی برای حکمرانی پایدار فراهم می‌آورد. این کشور نشان می‌دهد که انعطاف‌پذیری محلی باید حفظ شود تا عدالت و پاسخگویی به شهروندان تضمین گردد و حکمرانی قضایی پایدار تحقق یابد.

2-5. جمهوری فدرال آلمان

آلمان دارای یک نظام فدرال است که شامل دادگاه‌های ایالتی، فدرال و دیوان‌های عالی تخصصی می‌شود. هر ایالت در اداره دادگاه‌ها استقلال نسبی دارد و هماهنگی کلی از طریق قوانین فدرال و دیوان فدرال تأمین می‌شود. (Chowdhury, 2016) تمرکز بر استانداردسازی فرآیندهای دادرسی و حفظ استقلال قضات موجب افزایش کیفیت تصمیمات و انسجام میان دادگاه‌ها شده است. (Becker & Durham, 2010) بودجه و منابع انسانی به شکل فدرال-ایالتی مدیریت می‌شود که برنامه‌ریزی بلندمدت، توزیع عادلانه منابع و حکمرانی پایدار را تقویت می‌کند. (Ostrom & Hanson, 2010) فناوری نوین مانند سیستم‌های پرونده الکترونیک و مدیریت داده‌ها موجب افزایش شفافیت، کاهش تأخیر در رسیدگی‌ها و ارتقای عدالت هوشمند شده است. (Preston, 2024).

فرهنگ قضایی بر حرفه‌ای‌گرایی، استقلال قضات و پاسخگویی نهادی تأکید دارد و حضور نهادهای نظارتی مستقل موجب افزایش اعتماد عمومی و انسجام نهادی شده است. (Dreyfus, 2013) ترکیب استقلال قضات با هماهنگی نهادی و مشارکت سطوح مختلف موجب افزایش مشروعیت اجتماعی و تقویت حکمرانی پایدار شده است. (Griller, 2010) تجربه آلمان نشان می‌دهد که تعادل میان استقلال قضات، تمرکز اداری، استفاده از فناوری و پاسخگویی به جامعه برای تحقق حکمرانی پایدار ضروری است.

(Kudeikina & Kaija, 2022). درس نهایی از آلمان این است که فدرالیسم، استانداردسازی فرآیندها و فناوری نوین می‌تواند الگویی عملی برای تحقق حکمرانی قضایی پایدار فراهم آورد، به ویژه در کشورهایی که می‌خواهند هم عدالت و هم کارآمدی را همزمان تقویت کنند.

3. فرهنگ قضایی و چالش‌های نهادی

فرهنگ قضایی در ایالات متحده بر استقلال فردی قضات و خودمختاری در تصمیم‌گیری‌ها تأکید دارد. این فرهنگ در چارچوب ارزش‌های دموکراتیک و تفکیک قوا قابل فهم است، اما در عمل باعث شده است که قضات کمتر به انسجام نهادی و سیاست‌های کلان اهمیت دهند. مقاومت قضات در برابر مداخلات مدیریتی و اصلاحات ساختاری، نمونه‌ای از چالش‌های نهادی ناشی از این فرهنگ است. (Lefever, 2009)

یکی از پیامدهای این فرهنگ در آمریکا، تفاوت معنادار در رویه‌های قضایی و حتی کیفیت خدمات میان ایالت‌هاست. هرچند استقلال قضات به بی‌طرفی تصمیمات کمک کرده، اما نبود هماهنگی نهادی موجب شده گاه عدالت به صورت نابرابر میان شهروندان توزیع شود. این مسئله پرسشی مهم در مسیر حکمرانی پایدار ایجاد می‌کند که چگونه می‌توان استقلال فردی را با انسجام نهادی متوازن کرد. (Becker & Durham, 2010)

در انگلستان، فرهنگ قضایی بر پایه سنت کامن‌لا و حرفه‌ای‌گرایی استوار است. قضات از جایگاه اجتماعی بالایی برخوردارند و وفاداری به سنت‌های دیرینه حقوقی در فرهنگ نهادی آنان ریشه دارد. این امر موجب تقویت مشروعیت اجتماعی و اعتماد عمومی به نظام قضایی شده است، هرچند تغییرات سریع اجتماعی و فناوری نیازمند انعطاف بیشتری در فرهنگ نهادی است (Ostrom & Hanson, 2010).

چالش اصلی در انگلستان کاهش بودجه خدمات حقوقی عمومی (Legal Aid) و افزایش فشار بر اقشار کم‌درآمد برای دسترسی به عدالت است. فرهنگ قضایی سنتی بر حرفه‌ای‌گرایی تأکید دارد، اما در پاسخ به نابرابری اجتماعی گاه ناکارآمد بوده است. بنابراین، چالش نهادی اصلی انگلستان، حفظ سنت‌های مثبت در کنار اصلاحات اجتماعی و مالی برای تقویت عدالت فراگیر است (Kudeikina & Kaija, 2022).

در چین، فرهنگ قضایی به شدت متأثر از ساختار سیاسی و اولویت ثبات اجتماعی است. استقلال قضات محدود بوده و تصمیمات قضایی به طور مستقیم با سیاست‌های دولت مرکزی هماهنگ می‌شوند. این فرهنگ موجب انسجام نهادی بالا شده اما خطر تضعیف بی‌طرفی قضایی را افزایش داده است. (Dreyfus, 2013)

نوآوری فناورانه در چین، مانند دادگاه‌های اینترنتی و هوش مصنوعی قضایی، توانسته بخشی از چالش‌های نهادی را کاهش دهد و کارآمدی و دسترسی به عدالت را افزایش دهد. با این حال، فرهنگ قضایی مبتنی بر اطاعت و تمرکز سیاسی مانع شکل‌گیری هویت مستقل قضایی شده است. در نتیجه، عدالت هوشمند تحقق یافته، اما عدالت بی‌طرف و فراگیر همچنان با محدودیت مواجه است (Kong et al., 2024).

فرانسه دارای فرهنگی قضایی است که بر انضباط، استانداردسازی و تبعیت از سیاست‌های مرکزی تأکید دارد. این فرهنگ انسجام نهادی را تقویت کرده و اجرای سیاست‌های عدالت اجتماعی را تسهیل کرده است. با این حال، محدودیت در استقلال فردی قضات موجب شده که میزان انعطاف در رسیدگی به پرونده‌های محلی کاهش یابد. (Chowdhury, 2016)

چالش نهادی اصلی فرانسه، ایجاد تعادل میان تمرکز و استقلال است. قضات در فرهنگ نهادی این کشور به طور گسترده تحت کنترل وزارت دادگستری عمل می کنند و همین امر می تواند ابتکار فردی را محدود سازد. با وجود این، فرهنگ مسئولیت پذیری و پاسخگویی نهادی توانسته اعتماد عمومی به نظام قضایی را تقویت کند. (Becker & Durham, 2010)

در آلمان، فرهنگ قضایی بر حرفه ای گرایی، استقلال و انسجام نهادی استوار است. قضات از آموزش های گسترده برخوردارند و فرهنگ همکاری میان دادگاه های ایالتی و فدرال موجب تقویت اعتماد نهادی شده است. این فرهنگ ترکیبی از استقلال فردی و هماهنگی نهادی است که الگویی برای بسیاری از کشورها محسوب می شود. (Griller, 2010)

چالش نهادی آلمان بیشتر مربوط به مدیریت تعادل میان استقلال ایالت ها و انسجام فدرال است. هرچند قوانین فدرال وحدت رویه ایجاد می کنند، اما تفاوت های فرهنگی و سیاسی ایالت ها گاه در فرآیندهای قضایی بازتاب می یابد. با این حال، فرهنگ قضایی حرفه ای و نظارت نهادی توانسته این چالش ها را تا حد زیادی کنترل کند. (Ostrom & Hanson, 2010)

مقایسه این پنج کشور نشان می دهد که فرهنگ قضایی هر یک هم فرصت و هم محدودیت ایجاد می کند. آمریکا استقلال را بیش از حد تقویت کرده و انسجام را تضعیف نموده است؛ انگلستان مشروعیت سنتی دارد اما عدالت فراگیر با چالش مالی مواجه است؛ چین کارآمدی نهادی دارد اما استقلال قضایی ضعیف است؛ فرانسه انسجام نهادی را تضمین کرده اما انعطاف محلی اندک دارد؛ و آلمان توانسته تعادل نسبتاً پایداری میان استقلال و انسجام برقرار سازد. (Preston, 2024)

درس کلی این مطالعه تطبیقی آن است که حکمرانی قضایی پایدار بدون توجه به فرهنگ قضایی و چالش های نهادی محقق نخواهد شد. اصلاحات ساختاری اگر با فرهنگ نهادی همخوان نباشند، با مقاومت روبه رو می شوند و ناکام می مانند. بنابراین، هر کشور باید با درک دقیق فرهنگ قضایی خود، راهبردهای اصلاحی را طراحی کند تا شفافیت، پاسخگویی، استقلال و عدالت پایدار تضمین شود. (United Nations, 2015)

جدول 1- مقایسه فرهنگ قضایی و چالش های نهادی در پنج کشور

کشور	پیامد برای حکمرانی پایدار	چالش های نهادی	نقاط قوت	ویژگی های اصلی فرهنگ قضایی
آمریکا	نیاز به تعادل میان استقلال فردی و انسجام نهادی	ضعف انسجام نهادی، تفاوت در کیفیت خدمات قضایی بین ایالت ها	بی طرفی قضات، تضمین استقلال حرفه ای	تأکید شدید بر استقلال فردی قضات و خودمختاری در تصمیم گیری
انگلستان	ضرورت اصلاحات مالی و تقویت دسترسی گروه های محروم	کاهش بودجه Legal Aid، محدودیت عدالت فراگیر	اعتماد عمومی، مقاومت در برابر فشار سیاسی	سنت کامن لا و حرفه ای گرایی قضات، مشروعیت اجتماعی بالا
چین	نیاز به تقویت شفافیت و استقلال قضایی در کنار حفظ کارآمدی	استقلال ضعیف قضات، محدودیت بی طرفی	انسجام نهادی بالا، نوآوری فناوری (دادگاه های اینترنتی، هوش مصنوعی)	فرهنگ تبعیت از سیاست مرکزی، تمرکز بر ثبات اجتماعی
فرانسه	ضرورت حفظ استقلال فردی در چارچوب تمرکز اداری	محدودیت ابتکار محلی، انعطاف پذیری کم	هماهنگی نهادی، عدالت اجتماعی از طریق تمرکز	فرهنگ انضباط و استاندارد سازی، تبعیت از سیاست های مرکزی
آلمان	الگویی متوازن برای ترکیب استقلال، انسجام و پاسخگویی	مدیریت تفاوت های ایالتی، چالش هماهنگی فدرال-ایالتی	تعادل میان استقلال قضات و هماهنگی نهادی، اعتماد عمومی بالا	حرفه ای گرایی و استقلال همراه با انسجام فدرالی

4. شاخص‌های اصلی حکمرانی قضایی پایدار

4-1. عدالت پایدار

در آمریکا، عدالت پایدار بیش از همه در قالب پرونده‌های زیست‌محیطی و اجتماعی مطرح شده است. دادگاه‌های فدرال و ایالتی نقش مهمی در رسیدگی به دعاوی مرتبط با آلودگی هوا، منابع طبیعی و حقوق جوامع محلی ایفا کرده‌اند. با وجود این، تنوع ساختاری ایالت‌ها موجب شده سطح توجه به عدالت پایدار یکسان نباشد و در برخی مناطق عدالت زیست‌محیطی به حاشیه رانده شود. (Becker & Durham, 2010) انگلستان با سابقه تاریخی در سیاست‌های زیست‌محیطی، عدالت پایدار را در قالب حقوق بین‌نسلی تفسیر کرده است. دادگاه‌ها در این کشور در چندین پرونده مهم زیست‌محیطی، دولت را ملزم به اجرای سیاست‌های سبزتر کرده‌اند. با این حال، فشار مالی و کاهش منابع برای دسترسی به عدالت موجب شده عدالت زیست‌محیطی در عمل گاه محدود شود. (Kudeikina & Kaija, 2022) چین عدالت پایدار را بیش از آنکه با محیط زیست پیوند دهد، با مفهوم «معیشت مردم» تعریف کرده است. دستگاه قضایی به پرونده‌هایی که به کیفیت زندگی شهروندان مرتبط هستند، توجه ویژه‌ای دارد و سیاست‌های دولتی در حوزه مسکن و منابع طبیعی در اولویت دادگاه‌ها قرار می‌گیرند. این رویکرد عدالت پایدار را ابزاری برای تضمین ثبات اجتماعی می‌بیند. (Kong et al., 2024) فرانسه عدالت پایدار را در قالب حمایت نهادی از عدالت اجتماعی و دسترسی برابر شهروندان به منابع حقوقی دنبال کرده است. تمرکز بودجه‌ای و اداری امکان اجرای سیاست‌های عدالت اجتماعی را فراهم کرده و نظام قضایی فرانسه را در جهت عدالت بین‌نسلی و رفاه عمومی هدایت می‌کند. (Chowdhury, 2016) آلمان عدالت پایدار را با تلفیق سیاست‌های زیست‌محیطی و عدالت اجتماعی پیگیری کرده است. دادگاه‌های آلمان بارها دولت را ملزم به اجرای تعهدات زیست‌محیطی و رعایت استانداردهای بین‌المللی کرده‌اند. در عین حال، نظام فدرالی و حرفه‌ای‌گرایی قضات باعث شده عدالت پایدار در سطح ملی و ایالتی به‌طور متوازن پیش برود. (Preston, 2024) مقایسه نشان می‌دهد که آمریکا بر عدالت زیست‌محیطی محلی، انگلستان بر حقوق بین‌نسلی، چین بر معیشت مردم، فرانسه بر عدالت اجتماعی و آلمان بر ترکیب زیست‌محیطی و اجتماعی تمرکز دارد. این تفاوت‌ها نشان‌دهنده تأثیر زمینه‌های فرهنگی و نهادی در تعریف عدالت پایدار هستند.

4-2. عدالت هوشمند

در آمریکا، عدالت هوشمند در قالب پرونده‌های الکترونیک و دادگاه‌های آنلاین محدود پیاده‌سازی شده است. برخی ایالت‌ها سامانه‌های دیجیتال پیشرفته دارند، اما در سطح ملی هنوز پراکندگی و نابرابری قابل توجهی دیده می‌شود. (Becker & Durham, 2010) انگلستان از پیشگامان دیجیتالی‌سازی در قوه قضاییه است. پرونده‌های دیجیتال و دادگاه‌های آنلاین به‌طور گسترده در دسترس شهروندان قرار دارند و سطح شفافیت و دسترسی به عدالت افزایش یافته است. این اصلاحات در بحران کرونا کارآمدی خود را به‌خوبی نشان دادند. (Kudeikina & Kaija, 2022) چین پیشرو در توسعه دادگاه‌های اینترنتی و استفاده از هوش مصنوعی در تصمیمات قضایی است. این نوآوری‌ها موجب افزایش سرعت رسیدگی و کاهش هزینه‌ها شده‌اند. با وجود این، نگرانی‌ها درباره استقلال و بی‌طرفی الگوریتم‌های قضایی همچنان مطرح است. (Kong et al., 2024) فرانسه در سال‌های اخیر پروژه‌های دادگاه الکترونیک و مدیریت دیجیتال پرونده‌ها را اجرا کرده است. هدف از این اصلاحات کاهش تأخیر در رسیدگی‌ها و افزایش شفافیت است، هرچند در برخی مناطق روستایی هنوز دسترسی کامل به این فناوری‌ها وجود ندارد. (Dreyfus, 2013) آلمان در استفاده از فناوری‌های قضایی بسیار موفق بوده است. سیستم پرونده‌های الکترونیک، پایگاه‌های داده ملی و هماهنگی میان ایالت‌ها موجب افزایش شفافیت و کاهش تأخیر در فرآیندهای دادرسی شده است. این تجربه عدالت هوشمند را در سطحی

متوازن محقق کرده است. (Griller, 2010) مقایسه نشان می‌دهد که چین در نوآوری فناوریانه پیشرو است، انگلستان در دیجیتالی‌سازی گسترده موفق بوده، آلمان در استانداردسازی و هماهنگی فناوری‌ها برجسته است، فرانسه در حال توسعه است و آمریکا هنوز با پراکندگی مواجه است.

3-4. عدالت بی‌طرف

در آمریکا، استقلال قضات تضمین شده اما انتخاب برخی قضات توسط مردم در سطح ایالت‌ها خطر نفوذ سیاسی را افزایش داده است. این وضعیت گاه موجب کاهش اعتماد عمومی به بی‌طرفی قضایی شده است. (Becker & Durham, 2010) انگلستان بی‌طرفی قضایی را از طریق کمیسیون‌های مستقل انتخاب قضات تقویت کرده است. این سازوکارها موجب کاهش مداخلات سیاسی و تضمین مشروعیت اجتماعی تصمیمات قضایی شده‌اند. (Ostrom & Hanson, 2010) چین به دلیل وابستگی مستقیم قوه قضاییه به حزب حاکم، در عدالت بی‌طرف با ضعف جدی مواجه است. تصمیمات قضایی اغلب تحت تأثیر سیاست‌های کلان قرار می‌گیرند و استقلال واقعی قضات محدود است. (Dreyfus, 2013) فرانسه با وجود تمرکز اداری، توانسته سطحی از بی‌طرفی قضایی را از طریق آموزش حرفه‌ای و استانداردسازی رویه‌ها حفظ کند. با این حال، نفوذ وزارت دادگستری در برخی حوزه‌ها می‌تواند استقلال واقعی را تحت فشار قرار دهد. (Chowdhury, 2016) آلمان الگویی از عدالت بی‌طرف را ارائه می‌دهد. قضات مستقل از دولت عمل می‌کنند و انتخاب آن‌ها در چارچوب معیارهای حرفه‌ای سخت‌گیرانه صورت می‌گیرد. وجود نهادهای نظارتی و فرهنگ حرفه‌ای‌گرایی نیز بی‌طرفی را تقویت کرده است. (Griller, 2010) مقایسه نشان می‌دهد که آلمان و انگلستان در بی‌طرفی قضایی پیشرو هستند، فرانسه در سطح متوسط قرار دارد، آمریکا با خطر سیاسی‌سازی روبه‌روست و چین بیشترین ضعف را در این شاخص دارد.

4-4. عدالت فراگیر

در آمریکا، برنامه‌های کمک حقوقی به اقشار ضعیف وجود دارد، اما تأمین مالی این برنامه‌ها به شدت متغیر است و در برخی ایالت‌ها دسترسی به عدالت محدود باقی می‌ماند. (Becker & Durham, 2010) انگلستان دارای نظام گسترده Legal Aid است، اما کاهش بودجه در سال‌های اخیر مانع تحقق کامل عدالت فراگیر شده است. این محدودیت‌ها بیشترین اثر را بر گروه‌های محروم و آسیب‌پذیر گذاشته‌اند. (Kudeikina & Kaija, 2022) چین در عدالت فراگیر بر استفاده از فناوری برای دسترسی دیجیتال به خدمات حقوقی تمرکز کرده است. این امر به‌ویژه برای روستاییان و مناطق دورافتاده مفید بوده است، هرچند محدودیت استقلال قضایی همچنان مانعی جدی محسوب می‌شود. (Kong et al., 2024) فرانسه با تمرکز بر عدالت اجتماعی توانسته سطح بالایی از عدالت فراگیر را فراهم کند. بودجه متمرکز و حمایت نهادی موجب شده گروه‌های محروم دسترسی بهتری به خدمات قضایی داشته باشند. (Dreyfus, 2013) آلمان به دلیل ترکیب فدرالیسم با استانداردسازی فرآیندها و حمایت گسترده دولتی، توانسته عدالت فراگیر را تا حد زیادی تضمین کند. برنامه‌های حمایتی به صورت متوازن در ایالت‌ها اجرا می‌شوند و دسترسی عمومی به عدالت در سطح بالایی قرار دارد. (Ostrom & Hanson, 2010) مقایسه نشان می‌دهد که فرانسه و آلمان در عدالت فراگیر موفق‌تر عمل کرده‌اند، انگلستان با کاهش منابع روبه‌روست، آمریکا با نابرابری ایالتی مواجه است و چین بیشتر بر عدالت دیجیتال تمرکز کرده اما با ضعف در استقلال قضایی همراه است.

جدول 2- مقایسه شاخص‌های حکمرانی قضایی پایدار در پنج کشور

کشور	عدالت فراگیر	عدالت بی‌طرف	عدالت هوشمند	عدالت پایدار
------	--------------	--------------	--------------	--------------

آمریکا	برنامه‌های کمک حقوقی موجود؛ اما وابسته به بودجه ایالت‌ها و نابرابری قابل توجه در دسترسی (Ostrom & Hanson, 2010).	استقلال قضات بسیار بالا؛ اما انتخاب برخی قضات توسط مردم موجب سیاسی‌شدن و کاهش بی‌طرفی. (Lefever, 2009).	پرونده‌های الکترونیک و دادگاه‌های آنلاین محدود؛ پراکندگی و تفاوت میان ایالت‌ها (Preston, 2024).	تمرکز بر عدالت زیست‌محیطی و اجتماعی در سطح فدرال و ایالتی؛ نابرابری میان ایالت‌ها به دلیل تنوع ساختاری (Becker & Durham, 2010).
انگلستان	نظام گسترده Legal Aid؛ اما کاهش بودجه در سال‌های اخیر عدالت فراگیر را محدود کرده است (Chowdhury, 2016).	انتخاب قضات از طریق کمیسیون‌های مستقل؛ سطح بالای بی‌طرفی و مشروعیت اجتماعی (Becker & Durham, 2010).	دیجیتالی‌سازی گسترده؛ پرونده‌های آنلاین و دسترسی همگانی، کارآمدی بالا به‌ویژه در دوران کرونا (Ostrom & Hanson, 2010).	تعریف عدالت پایدار در قالب حقوق بین‌نسلی؛ دادگاه‌ها دولت را ملزم به اجرای سیاست‌های زیست‌محیطی کرده‌اند (Kudeikina & Kaija, 2022).
چین	دسترسی دیجیتال به عدالت در مناطق روستایی تقویت شده؛ اما عدالت واقعی به دلیل وابستگی سیاسی محدود است (Griller, 2010).	استقلال قضات ضعیف؛ وابستگی شدید به حزب حاکم؛ خطر کاهش بی‌طرفی قضایی (Dreyfus, 2013).	پیشرو در توسعه دادگاه‌های اینترنتی و استفاده از هوش مصنوعی؛ سرعت و کارآمدی بالا (Preston, 2024).	عدالت پایدار بیشتر با «معیشت مردم» تعریف می‌شود؛ تمرکز بر کیفیت زندگی و ثبات اجتماعی (Kong et al., 2024).
فرانسه	عدالت فراگیر به واسطه تمرکز بودجه‌ای و حمایت دولتی؛ دسترسی گروه‌های محروم تضمین شده (Kudeikina & Kaija, 2022).	بی‌طرفی نسبی از طریق آموزش حرفه‌ای و استانداردسازی؛ نفوذ وزارت دادگستری چالش‌زا است (Becker & Durham, 2010).	اجرای دادگاه‌های الکترونیک و مدیریت دیجیتال پرونده‌ها؛ محدودیت در مناطق روستایی (Dreyfus, 2013).	تمرکز بر عدالت اجتماعی و دسترسی برابر شهروندان؛ انسجام نهادی بالا به دلیل ساختار متمرکز (Chowdhury, 2016).
آلمان	عدالت فراگیر گسترده؛ حمایت دولتی و اجرای متوازن در سطح فدرال و ایالت‌ها (Chowdhury, 2016).	استقلال قضات قوی و انتخاب بر اساس صلاحیت حرفه‌ای؛ نظارت نهادی بی‌طرفی را تقویت می‌کند (Ostrom & Hanson, 2010).	پیشرو در سیستم پرونده الکترونیک و پایگاه‌های داده ملی؛ انسجام فناوری بالا (Griller, 2010).	ترکیب عدالت زیست‌محیطی و اجتماعی؛ دادگاه‌ها دولت را به رعایت تعهدات زیست‌محیطی ملزم کرده‌اند (Preston, 2024).

5. تطبیق و مقایسه

نظام قضایی آمریکا نمونه‌ای بارز از استقلال قضایی گسترده است. این ویژگی موجب بی‌طرفی قضات و مقاومت در برابر نفوذ مستقیم قوه مجریه شده است. با این حال، استقلال فردی بیش از حد موجب تضعیف انسجام نهادی شده و تفاوت‌های معناداری در کیفیت عدالت میان ایالت‌ها به وجود آورده است. در نتیجه، آمریکا الگویی است که نشان می‌دهد استقلال بالا بدون هماهنگی نهادی می‌تواند به نابرابری در عدالت منجر شود. (Becker & Durham, 2010)

انگلستان توانسته است سنت دیرینه کامن‌لا و حرفه‌ای‌گرایی قضات را با اصلاحات نهادی ترکیب کند. اعتماد عمومی به نظام قضایی بالا است و دادگاه‌ها در تصمیم‌گیری‌های کلان، مانند پرونده‌های زیست‌محیطی، نقش مهمی ایفا کرده‌اند. با این حال، کاهش بودجه Legal Aid چالش بزرگی در مسیر عدالت فراگیر ایجاد کرده است. این تجربه تأکید می‌کند که مشروعیت اجتماعی باید با حمایت مالی کافی همراه باشد تا عدالت پایدار تحقق یابد. (Kudeikina & Kaija, 2022)

چین نقطه مقابل آمریکا است؛ تمرکز سیاسی و نهادی موجب انسجام بالای سیستم شده اما استقلال قضات را تضعیف کرده است. با وجود این محدودیت، نوآوری فناورانه مانند دادگاه‌های اینترنتی و هوش مصنوعی موجب ارتقای کارآمدی شده و دسترسی به

عدالت را افزایش داده است. این تجربه نشان می‌دهد که فناوری می‌تواند کارآمدی را تقویت کند، اما در نبود استقلال، عدالت بی‌طرف و پایدار محقق نخواهد شد. (Kong et al., 2024)

فرانسه الگویی از انسجام نهادی و عدالت اجتماعی است. تمرکز بودجه و مدیریت قضایی امکان اجرای سیاست‌های عدالت اجتماعی را فراهم کرده و دسترسی گروه‌های محروم به خدمات قضایی را تقویت نموده است. با این حال، ابتکار محلی و استقلال فردی قضات محدود مانده است. این تجربه نشان می‌دهد که تمرکز می‌تواند عدالت اجتماعی را تقویت کند، اما اگر با انعطاف‌پذیری محلی ترکیب نشود، کارآمدی را کاهش خواهد داد. (Chowdhury, 2016)

آلمان الگویی متوازن ارائه می‌دهد که در آن استقلال قضات، انسجام نهادی و فناوری به‌طور همزمان تقویت شده‌اند. نظام فدرالی آلمان با وجود تفاوت‌های ایالتی توانسته هماهنگی ملی را حفظ کند. حرفه‌ای‌گرایی و آموزش قضات نیز موجب ارتقای کیفیت تصمیمات شده است. این تجربه نشان می‌دهد که تعادل میان استقلال و انسجام می‌تواند بهترین بستر برای حکمرانی قضایی پایدار باشد. (Griller, 2010)

مقایسه تطبیقی این کشورها نشان می‌دهد که هیچ‌یک به تنهایی همه شاخص‌های حکمرانی پایدار را محقق نکرده‌اند. آمریکا استقلال بالا اما انسجام ضعیف دارد؛ انگلستان مشروعیت اجتماعی اما محدودیت مالی؛ چین انسجام و فناوری اما استقلال ضعیف؛ فرانسه عدالت اجتماعی اما انعطاف‌پذیری کم؛ و آلمان ترکیبی متوازن از همه شاخص‌ها. این تفاوت‌ها نشان‌دهنده تأثیر بسترهای سیاسی و فرهنگی در شکل‌گیری فرهنگ قضایی است. (Ostrom & Hanson, 2010)

درس مشترک این مطالعه تطبیقی آن است که اصلاحات قضایی باید با فرهنگ نهادی و ساختار سیاسی هر کشور سازگار باشد. الگوبرداری مستقیم از سایر کشورها کارآمد نیست؛ بلکه باید عناصر موفق انتخاب و با شرایط بومی تلفیق شوند. تجربه آلمان نشان می‌دهد که تلفیق مناسب می‌تواند تعادل پایداری میان شاخص‌های حکمرانی ایجاد کند. (Preston, 2024)

بنابراین، حکمرانی قضایی پایدار نیازمند ترکیب چند عنصر کلیدی است: استقلال قضات (آمریکا و آلمان)، انسجام نهادی (چین و فرانسه)، مشروعیت اجتماعی (انگلستان و فرانسه)، عدالت اجتماعی (فرانسه و آلمان) و نوآوری فناورانه (چین و آلمان). تنها با هم‌افزایی این عناصر می‌توان مدلی جامع برای تحقق عدالت پایدار و توسعه اجتماعی فراهم آورد. (United Nations, 2015)

جدول 3- مطالعه تطبیقی مزایا، چالش‌ها و درس‌ها

کشور	درس‌ها برای حکمرانی پایدار قضایی	چالش‌ها	مزایا
آمریکا	استقلال باید با هماهنگی نهادی متوازن شود	انسجام نهادی ضعیف؛ تفاوت شدید ایالتی	استقلال قضایی بسیار بالا؛ بی‌طرفی در سطح فدرال
انگلستان	مشروعیت اجتماعی بدون حمایت مالی کافی پایدار نمی‌ماند	کاهش بودجه Legal Aid؛ محدودیت عدالت فراگیر	مشروعیت اجتماعی بالا؛ حرفه‌ای‌گرایی قضات؛ دیجیتال‌سازی گسترده
چین	فناوری کارآمدی را تقویت می‌کند، اما بی‌طرفی نیازمند استقلال است	استقلال قضات ضعیف؛ وابستگی به سیاست	انسجام نهادی بالا؛ نوآوری فناورانه (AI) و دادگاه‌های آنلاین
فرانسه	تمرکز عدالت اجتماعی را تقویت می‌کند اما نیازمند انعطاف‌پذیری است	استقلال قضات محدود؛ ابتکار محلی ضعیف	انسجام نهادی بالا؛ عدالت اجتماعی گسترده
آلمان	الگویی متوازن از استقلال، انسجام و پاسخگویی	تفاوت‌های ایالتی؛ چالش هماهنگی فدرال	تعادل میان استقلال، انسجام و فناوری؛ اعتماد عمومی بالا

6. درس‌ها و گزاره‌های راهبردی برای تحقق حکمرانی پایدار قضایی

6-1. ساختار شفاف حکمرانی و تصمیم‌گیری

ساختار شفاف حکمرانی و تصمیم‌گیری در دستگاه قضایی یکی از پیش‌شرط‌های اساسی برای تحقق حکمرانی پایدار به شمار می‌رود. شفافیت در فرآیند تصمیم‌گیری به معنای وضوح در حدود اختیارات، مسئولیت‌ها و سازوکارهای نهادی است. در غیاب چنین ساختاری، دادگاه‌ها با همپوشانی وظایف، تعارض نهادی و کاهش کارآمدی مواجه می‌شوند. پژوهش‌های مقایسه‌ای نشان داده‌اند که نظام‌های قضایی که چارچوب تصمیم‌گیری شفاف‌تری دارند، سطح بالاتری از اعتماد عمومی و پاسخگویی را تجربه می‌کنند. (Becker & Durham, 2010)

ایالات متحده نمونه‌ای بارز از چالش ناشی از فقدان انسجام و شفافیت در ساختار قضایی است. تنوع گسترده ایالت‌ها و استقلال دادگاه‌های محلی موجب شده فرآیندهای تصمیم‌گیری پراکنده و گاه متناقض باشد. اصلاحات موسوم به Court Unification در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ کوشید این ناهم‌آهنگی را کاهش دهد، اما مقاومت فرهنگی قضات و تفاوت‌های نهادی باعث شد این اصلاحات تنها به نتایج نسبی دست یابد. این تجربه نشان می‌دهد که استقلال بالا بدون شفافیت ساختاری می‌تواند عدالت را نابرابر سازد. (Tarr, 1981; Ostrom & Hanson, 2010)

در مقابل، انگلستان ساختاری ساده‌تر و متمرکزتر ایجاد کرده است. با تأسیس دیوان عالی بریتانیا در سال ۲۰۰۹، تصمیم‌گیری‌های کلان قضایی در سطحی واحد متمرکز شد و این امر شفافیت نهادی را افزایش داد. دادگاه‌های بدوی و تجدیدنظر در سلسله‌مراتب مشخصی سازمان‌دهی شده‌اند که موجب وضوح در فرآیند رسیدگی و تصمیم‌گیری می‌شود. این تجربه نشان می‌دهد که انسجام و شفافیت ساختاری می‌تواند اعتماد عمومی را تقویت کرده و به مشروعیت اجتماعی دستگاه قضایی بیفزاید (Kudeikina & Kaija, 2022).

چین نمونه‌ای متفاوت از ساختار شفاف اما متمرکز را ارائه می‌دهد. سلسله‌مراتب قضایی از دادگاه‌های محلی تا دیوان عالی خلق به وضوح تعریف شده و فرآیندهای تصمیم‌گیری کاملاً در چارچوب دستورالعمل‌های مرکزی هدایت می‌شوند. این شفافیت در ظاهر موجب انسجام و هماهنگی نهادی بالا شده است، اما به دلیل محدودیت استقلال قضات، شفافیت بیشتر در خدمت سیاست مرکزی قرار دارد تا عدالت بی‌طرف. بنابراین، تجربه چین نشان می‌دهد که شفافیت ساختاری اگر با استقلال همراه نباشد، می‌تواند بیشتر به ابزاری برای کنترل سیاسی تبدیل شود. (Kong et al., 2024)

فرانسه به عنوان یک کشور با نظام حقوق مدنی متمرکز، ساختار شفاف و استانداردسازی‌شده‌ای دارد. دادگاه‌های بدوی، تجدیدنظر و دیوان عالی در سلسله‌مراتب مشخصی فعالیت می‌کنند و مدیریت آن‌ها زیر نظر وزارت دادگستری است. این تمرکز موجب کاهش ابهام نهادی و افزایش هماهنگی در تصمیم‌گیری‌ها شده است. با وجود این، محدودیت استقلال فردی قضات یکی از چالش‌هایی است که نشان می‌دهد شفافیت ساختاری در فرانسه گاه به بهای کاهش انعطاف‌پذیری محلی به دست می‌آید. (Chowdhury, 2016).

آلمان تجربه‌ای تلفیقی از فدرالیسم و شفافیت نهادی ارائه می‌دهد. هر ایالت دارای دادگاه‌های محلی و ایالتی است، اما قوانین فدرال و دیوان‌های عالی تخصصی موجب هماهنگی و وضوح در ساختار تصمیم‌گیری می‌شوند. این مدل نشان می‌دهد که حتی در یک

نظام غیرمتمرکز نیز می‌توان با استانداردسازی و تعریف روشن وظایف، شفافیت ساختاری و انسجام نهادی را حفظ کرد. فرهنگ حرفه‌ای‌گرایی قضات نیز به ارتقای این شفافیت کمک کرده است. (Griller, 2010; Ostrom & Hanson, 2010)

درس مشترک مطالعه تطبیقی این پنج کشور آن است که شفافیت در ساختار حکمرانی و تصمیم‌گیری یک اصل غیرقابل جایگزین است، اما کیفیت اجرای آن وابسته به بستر نهادی و فرهنگی است. آمریکا استقلال را بیش از شفافیت برجسته کرده و با پراکندگی مواجه است؛ انگلستان و آلمان توانسته‌اند توازن میان شفافیت و استقلال را برقرار کنند؛ فرانسه انسجام بالایی دارد اما استقلال فردی محدود است؛ و چین انسجام بالایی دارد اما شفافیت آن در خدمت سیاست قرار گرفته است. بنابراین، گزاره کلیدی این است که حکمرانی پایدار قضایی تنها زمانی محقق می‌شود که شفافیت ساختاری با استقلال، پاسخگویی و عدالت بی‌طرف همراه باشد (United Nations, 2015; Preston, 2024).

2-6. مشارکت معنادار همه سطوح دادگاه

مشارکت معنادار همه سطوح دادگاه به‌عنوان یکی از ارکان حکمرانی پایدار قضایی مطرح است، زیرا تصمیم‌گیری‌های کلان اگر بدون دخالت سطوح پایین‌تر دادگاه‌ها صورت گیرد، نه تنها اجرای سیاست‌ها دشوار خواهد شد بلکه مقاومت نهادی نیز افزایش می‌یابد. در ادبیات حکمرانی، مشارکت به معنای دخالت فعال دادگاه‌های محلی، میانی و عالی در فرآیند سیاست‌گذاری و اصلاحات قضایی است. تجربه تطبیقی کشورها نشان می‌دهد که موفقیت یا ناکامی اصلاحات قضایی تا حد زیادی به میزان این مشارکت بستگی دارد. (Becker & Durham, 2010)

ایالات متحده به دلیل نظام فدرالی خود مثال روشنی از اهمیت مشارکت سطوح مختلف است. دادگاه‌های ایالتی نقش مهمی در شکل‌دهی به سیاست‌های محلی و ملی دارند و گاه تصمیمات آن‌ها مسیر سیاست قضایی کل کشور را تغییر داده است. با وجود این، اختلاف میان ایالت‌ها و مقاومت برخی از آن‌ها در برابر سیاست‌های فدرال موجب شده که انسجام نهادی کاهش یابد. این تجربه نشان می‌دهد که مشارکت گسترده اگر فاقد سازوکار هماهنگی باشد، می‌تواند به پراکندگی و چندصدایی منجر شود (Tarr, 1981; Ostrom & Hanson, 2010).

انگلستان با ساختاری ساده‌تر و متمرکزتر توانسته مشارکت را به شکل سازمان‌یافته‌تری پیاده‌سازی کند. دادگاه‌های بدوی و تجدیدنظر در چارچوب سلسله‌مراتب مشخص عمل می‌کنند و نظرات آن‌ها در فرآیند اصلاحات نهادی لحاظ می‌شود. این مدل نشان می‌دهد که مشارکت در کنار شفافیت و انسجام می‌تواند مقاومت نهادی را کاهش دهد و اجرای سیاست‌ها را تسهیل کند. مشارکت در انگلستان بیشتر جنبه نهادی و حرفه‌ای دارد و از تعارضات سیاسی نسبتاً دور است (Kudeikina & Kaija, 2022).

چین در نقطه مقابل، نمونه‌ای از محدودیت مشارکت در سطوح پایین دادگاه‌هاست. تمرکز شدید بر تصمیم‌گیری‌های مرکزی موجب شده دادگاه‌های محلی نقش محدودی در سیاست‌گذاری داشته باشند و بیشتر به مجری سیاست‌های صادرشده از بالا تبدیل شوند. این وضعیت انسجام نهادی را افزایش داده اما مشارکت معنادار قضات و دادگاه‌های محلی را تضعیف کرده است. در نتیجه، فرهنگ اطاعت جایگزین فرهنگ مشارکت شده و این امر عدالت بی‌طرف را با چالش مواجه کرده است. (Kong et al., 2024)

فرانسه با ساختار حقوق مدنی و مدیریت متمرکز وزارت دادگستری، الگویی میان‌گیر ارائه می‌دهد. اگرچه تمرکز نهادی بالاست، اما دادگاه‌های محلی و تجدیدنظر در فرآیند اصلاحات قضایی به‌طور مشورتی دخالت داده می‌شوند. این امر موجب شده مشارکت

نسبی حفظ شود، هرچند تصمیم‌گیری نهایی همچنان در سطح مرکزی انجام می‌گیرد. این مدل نشان می‌دهد که حتی در نظام‌های متمرکز نیز می‌توان با طراحی سازوکارهای مشورتی، مشارکت را تقویت کرد. (Chowdhury, 2016)

آلمان تجربه‌ای متوازن از مشارکت را ارائه می‌دهد. در این کشور دادگاه‌های ایالتی استقلال قابل توجهی دارند اما هماهنگی فدرال از طریق دیوان‌های عالی و قوانین مشترک تضمین می‌شود. این تلفیق موجب شده که هم صدای محلی شنیده شود و هم انسجام نهادی حفظ گردد. فرهنگ حرفه‌ای‌گرایی قضات نیز به تقویت این مشارکت نهادی کمک کرده است و الگویی موفق از تعامل چندسطحی ارائه می‌دهد. (Griller, 2010)

درس مشترک از مطالعه این کشورها آن است که مشارکت سطوح مختلف دادگاه شرط لازم برای حکمرانی پایدار قضایی است. آمریکا نمونه‌ای از مشارکت گسترده اما غیرهماهنگ است، انگلستان و آلمان تلفیقی متوازن از مشارکت و انسجام را ارائه داده‌اند، فرانسه مشارکت مشورتی در یک نظام متمرکز را حفظ کرده، و چین نشان داده که حذف مشارکت موجب کاهش استقلال و بی‌طرفی می‌شود. بنابراین، مشارکت معنادار همه سطوح دادگاه باید در کنار سازوکارهای هماهنگی، شفافیت و پاسخگویی طراحی شود تا عدالت پایدار محقق گردد. (United Nations, 2015; Preston, 2024)

3-6. انتخاب رهبران بر اساس شایستگی

انتخاب رهبران قضایی بر اساس شایستگی یکی از مبانی کلیدی حکمرانی پایدار قضایی است. شایستگی در این حوزه شامل تجربه حرفه‌ای، صلاحیت علمی، توانایی مدیریتی و تعهد به اصول بی‌طرفی است. اگر انتخاب رهبران بر پایه معیارهای سیاسی یا سنتی صورت گیرد، استقلال و کارآمدی دستگاه قضایی تضعیف می‌شود. پژوهش‌های تطبیقی نشان داده‌اند که سیستم‌هایی که معیارهای شایسته‌سالاری را نهادینه کرده‌اند، سطح بالاتری از اعتماد عمومی و انسجام نهادی را تجربه کرده‌اند (Becker & Durham, 2010).

ایالات متحده نمونه‌ای پیچیده در این زمینه ارائه می‌دهد. در سطح فدرال، قضات عالی‌رتبه توسط رئیس‌جمهور منصوب و توسط سنا تأیید می‌شوند، فرایندی که ماهیتی سیاسی دارد و می‌تواند استقلال و بی‌طرفی را تحت تأثیر قرار دهد. در سطح ایالتی نیز در برخی ایالت‌ها قضات از طریق انتخابات عمومی برگزیده می‌شوند که خطر نفوذ سیاسی و مالی را افزایش می‌دهد. این تجربه نشان می‌دهد که فقدان معیارهای صرفاً شایسته‌سالارانه می‌تواند عدالت را با چالش‌های مشروعیت و بی‌طرفی مواجه کند (Tarr, 1981; Lefever, 2009).

در انگلستان، انتخاب قضات و رهبران قضایی بر پایه کمیسیون‌های مستقل و فرایندهای شفاف صورت می‌گیرد. کمیسیون انتصاب قضات (Judicial Appointments Commission) وظیفه دارد بر اساس شایستگی حرفه‌ای و معیارهای بی‌طرفی افراد را انتخاب کند. این سازوکار موجب کاهش مداخلات سیاسی و تقویت مشروعیت اجتماعی نظام قضایی شده است. تجربه انگلستان نمونه‌ای موفق از نهادینه‌سازی شایسته‌سالاری در انتخاب رهبران قضایی است. (Kudeikina & Kaija, 2022)

چین با ساختار متمرکز و وابستگی به حزب حاکم، الگویی متفاوت ارائه می‌دهد. انتخاب رهبران قضایی در این کشور به‌شدت تحت کنترل سیاسی است و وفاداری به خط‌مشی حزب یکی از معیارهای اصلی انتخاب محسوب می‌شود. این رویکرد اگرچه انسجام نهادی را تقویت می‌کند، اما استقلال و بی‌طرفی قضایی را محدود می‌سازد. تجربه چین نشان می‌دهد که غلبه معیارهای سیاسی بر معیارهای شایسته‌سالارانه مانع تحقق عدالت پایدار است. (Kong et al., 2024)

در فرانسه، وزارت دادگستری نقش محوری در انتخاب رهبران قضایی دارد. هرچند سازوکارهایی برای تضمین شایستگی و حرفه‌ای‌گرایی وجود دارد، اما تمرکز اداری موجب می‌شود استقلال فرآیند انتخاب نسبی باشد. آموزش حرفه‌ای گسترده در مدارس قضایی فرانسه تا حدی این ضعف را جبران کرده و کیفیت رهبران قضایی را ارتقا داده است. با این حال، همچنان نقدهایی درباره وابستگی نهادی وجود دارد. (Chowdhury, 2016)

آلمان در این زمینه الگویی متوازن ارائه کرده است. انتخاب رهبران قضایی با همکاری سطوح فدرال و ایالتی انجام می‌شود و معیارهای حرفه‌ای و صلاحیت علمی در اولویت قرار دارند. استقلال فرآیند انتخاب همراه با نظارت نهادی موجب شده رهبران قضایی از مشروعیت بالایی برخوردار باشند. این تجربه نشان می‌دهد که ترکیب شفافیت، شایسته‌سالاری و مشارکت چندسطحی می‌تواند الگویی پایدار برای سایر کشورها باشد. (Griller, 2010)

درس مشترک این کشورها آن است که شایسته‌سالاری در انتخاب رهبران قضایی یک رکن اساسی برای حکمرانی پایدار است. آمریکا و چین نشان داده‌اند که سیاسی‌سازی فرآیند انتخاب می‌تواند استقلال و بی‌طرفی را تضعیف کند؛ انگلستان با کمیسیون‌های مستقل نمونه‌ای موفق از انتخاب شفاف و شایسته‌محور ارائه کرده است؛ فرانسه کیفیت آموزشی را تقویت کرده اما تمرکز نهادی استقلال را محدود ساخته است؛ و آلمان تعادل میان استقلال و شفافیت را برقرار کرده است. بنابراین، گزاره کلیدی این است که نظام‌های قضایی باید انتخاب رهبران را از حوزه نفوذ سیاسی خارج کرده و آن را بر پایه معیارهای حرفه‌ای و شایسته‌سالارانه سامان دهند. (United Nations, 2015; Preston, 2024)

4-6. شفافیت و پاسخگویی

شفافیت و پاسخگویی از ارکان اصلی حکمرانی پایدار قضایی هستند، زیرا بدون آن‌ها اعتماد عمومی به دستگاه قضایی تضعیف می‌شود و عدالت پایدار تحقق نمی‌یابد. شفافیت به معنای ارائه اطلاعات روشن درباره تصمیمات، منابع مالی و فرآیندهای قضایی است و پاسخگویی به معنای مسئولیت‌پذیری نهادها و رهبران قضایی در برابر جامعه و سایر قوا. تجربه تطبیقی کشورها نشان می‌دهد که میزان شفافیت و پاسخگویی رابطه مستقیمی با سطح مشروعیت اجتماعی قوه قضاییه دارد. (Becker & Durham, 2010).

در آمریکا، شفافیت در سطح قوانین و رویه‌های قضایی نسبتاً بالا است، اما پاسخگویی نهادی به دلیل استقلال گسترده دادگاه‌ها محدودتر می‌نماید. اختلاف میان ایالت‌ها در شفافیت مالی و اداری باعث شده عدالت در همه مناطق یکسان تجربه نشود. نبود یک نظام واحد گزارش‌دهی موجب شده مردم در برخی ایالت‌ها اعتماد کمتری به عدالت داشته باشند. این تجربه نشان می‌دهد استقلال بالا اگر با پاسخگویی ترکیب نشود، می‌تواند اعتماد عمومی را تضعیف کند. (Tarr, 1981; Ostrom & Hanson, 2010)

انگلستان الگویی از شفافیت نهادی و پاسخگویی اجتماعی ارائه می‌دهد. انتشار عمومی آرای قضایی، گزارش‌های سالانه دادگاه‌ها و وجود نهادهای نظارتی مستقل موجب شده سطح بالایی از اعتماد عمومی شکل گیرد. کمیسیون‌های مستقل انتخاب قضات نیز ابزاری برای افزایش شفافیت و پاسخگویی در فرآیندهای مدیریتی هستند. با این حال، محدودیت منابع مالی برای خدمات حقوقی می‌تواند در بلندمدت چالش‌هایی برای عدالت فراگیر ایجاد کند. (Kudeikina & Kaija, 2022)

در چین، شفافیت در چارچوبی متمرکز و تحت نظارت دولت مرکزی تعریف شده است. بسیاری از تصمیمات و فرآیندها به صورت رسمی منتشر می‌شوند، اما کنترل شدید سیاسی موجب می‌شود این شفافیت بیشتر ابزاری برای مشروعیت‌بخشی به سیاست‌های

حزب باشد تا افزایش پاسخگویی قضات. هرچند دادگاه‌های اینترنتی و هوش مصنوعی موجب افزایش دسترسی به اطلاعات شده‌اند، اما پاسخگویی واقعی قضات نسبت به جامعه همچنان محدود است. (Kong et al., 2024)

فرانسه با ساختار متمرکز اداری، توانسته سطح قابل توجهی از شفافیت مالی و سازمانی ایجاد کند. گزارش‌های بودجه‌ای و عملکردی از سوی وزارت دادگستری منتشر می‌شوند و رویه‌های قضایی تا حد زیادی استانداردسازی شده‌اند. این انسجام موجب افزایش پاسخگویی نهادی شده است، اما تمرکز شدید گاهی استقلال قضات را در برابر نهادهای سیاسی کاهش می‌دهد و این امر درک جامعه از پاسخگویی را پیچیده می‌سازد. (Chowdhury, 2016)

آلمان نمونه‌ای از توازن میان شفافیت، پاسخگویی و استقلال قضایی است. در این کشور گزارش‌های عمومی درباره عملکرد دادگاه‌ها منتشر می‌شوند و سیستم پرونده‌های الکترونیک امکان نظارت دقیق‌تر بر فرآیندها را فراهم می‌آورد. وجود نهادهای نظارتی مستقل در سطح ایالت و فدرال موجب شده دستگاه قضایی در برابر جامعه و سایر قوا پاسخگو باقی بماند. این مدل نشان می‌دهد که استقلال قضات و شفافیت نهادی می‌توانند همزمان تقویت شوند. (Griller, 2010; Preston, 2024)

درس تطبیقی این پنج کشور روشن می‌کند که شفافیت و پاسخگویی تنها در صورتی به حکمرانی پایدار قضایی منجر می‌شوند که با استقلال قضایی ترکیب شوند. آمریکا نشان می‌دهد که استقلال بدون پاسخگویی اعتماد را تضعیف می‌کند؛ انگلستان نمونه‌ای موفق از تلفیق شفافیت و مشروعیت اجتماعی است؛ چین نشان می‌دهد که شفافیت تحت کنترل سیاسی پاسخگویی واقعی ایجاد نمی‌کند؛ فرانسه الگویی از انسجام مالی و پاسخگویی اداری است؛ و آلمان بهترین نمونه از تعادل میان استقلال، شفافیت و پاسخگویی را ارائه می‌دهد. این گزاره تأکید می‌کند که حکمرانی پایدار قضایی تنها زمانی ممکن است که شفافیت و پاسخگویی به اصول بنیادین و غیرقابل مذاکره نظام قضایی تبدیل شوند. (United Nations, 2015)

5-6. تمرکز بر سیاست‌گذاری کلان و تفویض روشن امور اجرایی

تمرکز بر سیاست‌گذاری کلان و تفویض روشن امور اجرایی یکی از اصول بنیادین حکمرانی پایدار قضایی است، زیرا دستگاه قضایی در صورت درگیر شدن با مسائل خرد اداری، از ایفای نقش اصلی خود در سیاست‌گذاری و جهت‌دهی به نظام عدالت بازمی‌ماند. تفویض روشن وظایف به مدیران حرفه‌ای و کارکنان اداری، به قضات و رهبران قضایی امکان می‌دهد بر اهداف کلان عدالت و حکمرانی تمرکز کنند. این اصل در ادبیات حکمرانی به‌عنوان راهی برای افزایش کارآمدی، کاهش تداخل وظایف و تقویت استقلال نهادی معرفی شده است. (Becker & Durham, 2010)

در آمریکا، تلاش‌هایی برای تمرکز بر سیاست‌گذاری کلان و تفویض وظایف اداری صورت گرفته است. با این حال، استقلال گسترده قضات و ساختار فدرالی موجب شده که در بسیاری ایالت‌ها رهبران قضایی همچنان در امور خرد مانند بودجه و مدیریت منابع انسانی مداخله کنند. این امر موجب کاهش تمرکز بر مسائل کلان و افزایش پراکندگی نهادی شده است. تجربه آمریکا نشان می‌دهد که تفویض روشن وظایف اداری در نظام‌های فدرالی دشوار اما ضروری است. (Tarr, 1981; Ostrom & Hanson, 2010).

انگلستان نمونه‌ای موفق از تمرکز بر سیاست‌گذاری کلان را ارائه می‌دهد. ساختار متمرکز دادگاه‌ها و نقش وزارت دادگستری در امور اجرایی موجب شده که قضات و رهبران قضایی بیشتر بر جهت‌دهی کلان به نظام عدالت تمرکز کنند. در عین حال، وجود کمیسیون‌های مستقل انتخاب قضات و نهادهای نظارتی موجب شده که تفویض امور اجرایی با شفافیت و پاسخگویی همراه باشد.

این تجربه نشان می‌دهد که ترکیب تمرکز کلان و تفویض روشن می‌تواند کارآمدی و مشروعیت را همزمان افزایش دهد (Kudeikina & Kaija, 2022).

چین با ساختار متمرکز خود، به‌طور کامل سیاست‌گذاری کلان را در سطح مرکزی حفظ کرده است. امور اجرایی مانند مدیریت پرونده‌ها و استفاده از فناوری نیز تحت هدایت نهادهای اداری مرکزی انجام می‌شود. این مدل موجب انسجام و هماهنگی بالا شده، اما به دلیل محدودیت استقلال قضات و مشارکت محلی، خطر تمرکز بیش از حد و کاهش انعطاف‌پذیری را در پی داشته است. تجربه چین نشان می‌دهد که تمرکز اگر بدون تفویض واقعی صورت گیرد، می‌تواند عدالت بی‌طرف را تضعیف کند (Kong et al., 2024).

فرانسه نمونه‌ای میانه ارائه می‌دهد. وزارت دادگستری مسئولیت‌های اجرایی را بر عهده دارد و دادگاه‌ها عمدتاً بر اجرای سیاست‌های کلان متمرکز هستند. با وجود این، نقش گسترده دولت مرکزی در اداره امور موجب شده استقلال عملی قضات تا حدی محدود شود. این تجربه نشان می‌دهد که تمرکز بر سیاست‌گذاری کلان در نظام‌های مدنی کارآمد است، اما اگر با تفویض واقعی و استقلال قضات ترکیب نشود، خطر سیاسی‌سازی افزایش می‌یابد (Chowdhury, 2016).

آلمان با ترکیب فدرالیسم و انسجام نهادی توانسته الگویی متوازن ارائه دهد. در این کشور، دادگاه‌های ایالتی در مدیریت اجرایی استقلال دارند، اما سیاست‌گذاری کلان از طریق قوانین فدرال و دیوان‌های عالی هدایت می‌شود. این تفکیک وظایف موجب شده رهبران قضایی بر اهداف کلان تمرکز کنند، در حالی که امور اجرایی به سطوح محلی و مدیران حرفه‌ای تفویض شده است. این تجربه نشان می‌دهد که حتی در نظام‌های پیچیده فدرالی می‌توان با طراحی شفاف مسئولیت‌ها به تعادل رسید (Griller, 2010; Preston, 2024).

درس مشترک از مطالعه تطبیقی این کشورها آن است که تمرکز بر سیاست‌گذاری کلان و تفویض روشن امور اجرایی باید همزمان و متوازن انجام شود. آمریکا نشان داده که نبود تفویض کافی موجب پراکندگی می‌شود؛ انگلستان نمونه موفق ترکیب تمرکز و تفویض است؛ چین با تمرکز بیش از حد استقلال را محدود کرده؛ فرانسه بر انسجام اداری تأکید دارد اما استقلال را کاهش داده؛ و آلمان الگویی از تعادل در فدرالیسم ارائه کرده است. بنابراین، حکمرانی پایدار قضایی تنها زمانی ممکن خواهد شد که رهبران قضایی به‌جای درگیری با امور اجرایی، بر اهداف کلان تمرکز کرده و تفویض روشن وظایف اداری به‌عنوان یک اصل نهادی تثبیت شود (United Nations, 2015).

6-6. ارتباطات باز درباره تصمیمات و فرآیند تصمیم‌گیری

ارتباطات باز در تصمیمات قضایی به معنای دسترسی ذی‌نفعان به اطلاعات، دلایل و فرآیندهایی است که پشت هر تصمیم قرار دارد. این اصل نه تنها برای تقویت شفافیت ضروری است بلکه مشروعیت اجتماعی و اعتماد عمومی را نیز تقویت می‌کند. اگر فرآیند تصمیم‌گیری در قوه قضاییه پشت درهای بسته بماند، حتی تصمیمات عادلانه نیز می‌توانند از سوی جامعه با تردید و بی‌اعتمادی مواجه شوند. پژوهش‌ها نشان داده‌اند که نظام‌های قضایی‌ای که ارتباطات بازتری دارند، سطح بالاتری از پذیرش اجتماعی و کارآمدی را تجربه می‌کنند (Becker & Durham, 2010).

در آمریکا، دسترسی عمومی به آرای قضایی و سوابق پرونده‌ها نسبتاً گسترده است، اما پیچیدگی ساختار فدرال و تفاوت رویه‌ها میان ایالت‌ها موجب شده سطح شفافیت و ارتباطات باز نابرابر باشد. برخی ایالت‌ها سامانه‌های پیشرفته‌ای برای دسترسی عمومی

دارند، در حالی که در ایالت‌های دیگر محدودیت بیشتری وجود دارد. این پراکندگی نهادی باعث شده عدالت درک‌شده از سوی شهروندان در مناطق مختلف متفاوت باشد. (Tarr, 1981; Ostrom & Hanson, 2010)

انگلستان نمونه‌ای موفق از ارتباطات باز است. آرای قضایی در دسترس عموم قرار می‌گیرند و توضیحات دقیق درباره استدلال‌های قضات منتشر می‌شود. رسانه‌ها و دانشگاه‌ها نقش فعالی در تحلیل این تصمیمات دارند و همین امر موجب افزایش شفافیت و پاسخگویی شده است. این تجربه نشان می‌دهد که ارتباطات باز نه تنها مشروعیت دستگاه قضایی را تقویت می‌کند، بلکه به آموزش عمومی در حوزه عدالت نیز یاری می‌رساند. (Kudeikina & Kaija, 2022)

در چین، ارتباطات باز محدودتر است و تصمیمات قضایی اغلب در قالبی رسمی و تحت کنترل دولت مرکزی منتشر می‌شوند. هرچند دادگاه‌های اینترنتی و پلتفرم‌های دیجیتال میزان دسترسی عمومی را افزایش داده‌اند، اما اطلاعات منتشرشده عمدتاً گزینشی است و توضیحات کامل درباره فرآیند تصمیم‌گیری ارائه نمی‌شود. این امر موجب شده اعتماد عمومی بیشتر بر اساس کارآمدی سیستم باشد تا شفافیت واقعی. (Kong et al., 2024)

فرانسه با ساختار متمرکز اداری، تلاش کرده ارتباطات باز را از طریق انتشار عمومی آرای مهم و گزارش‌های عملکرد قضایی تقویت کند. با این حال، به دلیل کنترل نهادی وزارت دادگستری، میزان جزئیات ارائه‌شده درباره فرآیند تصمیم‌گیری محدود است. این تجربه نشان می‌دهد که ارتباطات باز اگر به‌طور کامل پیاده‌سازی نشود، می‌تواند بیشتر جنبه نمایشی پیدا کند تا واقعی. (Chowdhury, 2016).

آلمان الگویی متوازن در این زمینه ارائه می‌دهد. سامانه‌های الکترونیک ملی امکان دسترسی عموم به آرای قضایی و دلایل آن‌ها را فراهم کرده‌اند. علاوه بر این، ارتباط فعال دادگاه‌ها با رسانه‌ها و نهادهای مدنی موجب شده شفافیت و مشروعیت در سطح بالایی قرار گیرد. در این کشور، ارتباطات باز بخشی از فرهنگ نهادی دستگاه قضایی محسوب می‌شود و به عنوان عاملی برای تقویت اعتماد عمومی به کار گرفته می‌شود. (Griller, 2010; Preston, 2024)

درس تطبیقی این پنج کشور نشان می‌دهد که ارتباطات باز یک مؤلفه حیاتی برای حکمرانی پایدار قضایی است. آمریکا نشان می‌دهد که پراکندگی می‌تواند سطح ارتباطات را نابرابر سازد؛ انگلستان نمونه موفقی از شفافیت و توضیح استدلال‌هاست؛ چین ارتباطات باز را در چارچوب کنترل سیاسی محدود کرده است؛ فرانسه در سطح نهادی ارتباطات را تقویت کرده اما با محدودیت‌هایی روبه‌روست؛ و آلمان الگویی متوازن از شفافیت نهادی و فرهنگی ارائه می‌دهد. بنابراین، حکمرانی پایدار قضایی مستلزم آن است که ارتباطات باز به‌صورت ساختاری و نه صرفاً نمایشی طراحی و اجرا شود. (United Nations, 2015)

6-7. تعریف روشن نقش‌ها و مسئولیت‌ها

تعریف روشن نقش‌ها و مسئولیت‌ها یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های حکمرانی پایدار قضایی است، زیرا همپوشانی وظایف و ابهام نهادی نه تنها موجب کاهش کارآمدی می‌شود بلکه بستر فساد و تعارض منافع را نیز فراهم می‌کند. در ادبیات حکمرانی، تفکیک شفاف نقش‌ها به‌عنوان یک ابزار کلیدی برای افزایش پاسخگویی و ارتقای هماهنگی نهادی مطرح می‌شود. تجربه کشورهای مختلف نشان داده است که هرچا تقسیم وظایف روشن‌تر بوده، اعتماد عمومی و کیفیت عدالت به سطح بالاتری رسیده است (Becker & Durham, 2010).

ایالات متحده به دلیل ساختار فدرالی و تنوع ایالت‌ها، با چالش‌های زیادی در تعریف نقش‌ها روبه‌رو است. در بسیاری از ایالت‌ها، مرز میان اختیارات دادگاه‌های محلی، ایالتی و فدرال به‌طور کامل مشخص نیست و همین امر به تعارض در صلاحیت‌ها منجر می‌شود. تلاش‌ها برای یکپارچه‌سازی و استانداردسازی نقش‌ها مانند اصلاحات Court Unification تنها بخشی از این مشکل را حل کرده‌اند. این تجربه نشان می‌دهد که بدون تعریف روشن نقش‌ها، استقلال بالا می‌تواند به هرج‌ومرج نهادی منجر شود (Tarr, 1981; Ostrom & Hanson, 2010).

انگلستان با نظام ساده‌تر و سلسله‌مراتب مشخص، موفق‌تر عمل کرده است. نقش دادگاه‌های بدوی، تجدیدنظر و دیوان عالی به‌طور شفاف تعریف شده و همین امر مانع از تعارض نهادی می‌شود. استقلال قضات نیز در چارچوب همین تقسیم وظایف روشن تضمین شده است. این تجربه نشان می‌دهد که حتی در نظام‌های قدیمی مبتنی بر سنت‌های حقوقی، تعریف دقیق نقش‌ها عامل کلیدی برای پایداری نهادی است (Kudeikina & Kaija, 2022).

در چین، نقش‌ها و مسئولیت‌ها به‌طور کامل توسط حزب و دولت مرکزی تعیین می‌شود. سلسله‌مراتب دادگاه‌ها روشن است اما استقلال آن‌ها بسیار محدود بوده و وظایف آن‌ها بیشتر در جهت اجرای سیاست‌های کلان طراحی شده است. هرچند ابهام نهادی کمتر است، اما این وضوح نقش‌ها در خدمت تمرکز سیاسی است و نه بی‌طرفی قضایی. این تجربه نشان می‌دهد که تعریف روشن مسئولیت‌ها اگر با استقلال همراه نباشد، صرفاً به افزایش کارآمدی اداری منجر می‌شود و نه تحقق عدالت پایدار (Kong et al., 2024).

فرانسه با نظام حقوق مدنی و تمرکز اداری وزارت دادگستری، نقش‌ها را به‌خوبی تعریف کرده است. دادگاه‌های بدوی، تجدیدنظر و دیوان عالی سلسله‌مراتب روشنی دارند و صلاحیت‌های هرکدام دقیقاً مشخص است. این مدل موجب افزایش انسجام و کاهش تعارض نهادی شده است. با وجود این، محدودیت استقلال قضات نشان می‌دهد که وضوح نقش‌ها باید همراه با حفظ آزادی حرفه‌ای باشد تا به حکمرانی پایدار منجر شود (Chowdhury, 2016).

آلمان الگویی متوازن از تعریف نقش‌ها در یک نظام فدرالی ارائه می‌دهد. در این کشور، دادگاه‌های ایالتی استقلال قابل توجهی دارند اما محدوده صلاحیت آن‌ها توسط قوانین فدرال و دیوان‌های عالی به‌طور دقیق مشخص شده است. این شفافیت موجب شده نه تنها تعارض نهادی کاهش یابد بلکه اعتماد عمومی به نظام قضایی نیز تقویت شود. آلمان نشان می‌دهد که حتی در نظام‌های پیچیده فدرالی، تعریف روشن نقش‌ها می‌تواند تعادل میان استقلال و انسجام را حفظ کند (Griller, 2010; Preston, 2024).

درس تطبیقی این کشورها نشان می‌دهد که تعریف روشن نقش‌ها و مسئولیت‌ها یک اصل بنیادین برای جلوگیری از تعارض نهادی و افزایش کارآمدی است. آمریکا نمونه‌ای از ضعف در این حوزه است؛ انگلستان و فرانسه توانسته‌اند سلسله‌مراتب شفاف ایجاد کنند؛ چین نقش‌ها را به‌خوبی تعریف کرده اما در خدمت تمرکز سیاسی؛ و آلمان نشان داده که می‌توان در یک نظام فدرالی پیچیده نیز نقش‌ها را شفاف و هماهنگ کرد. بنابراین، برای حکمرانی پایدار قضایی باید تعریفی شفاف از مسئولیت‌ها وجود داشته باشد که هم انسجام و هم استقلال را تضمین کند (United Nations, 2015).

8-6. یکپارچگی و صدای واحد

سخن گفتن با صدای واحد به معنای هماهنگی نهادی در بیان دیدگاه‌ها، مواضع و تصمیمات دستگاه قضایی است. اگر نهادهای مختلف قضایی در برابر افکار عمومی و سایر قوا مواضع متناقض اتخاذ کنند، مشروعیت و اقتدار دستگاه قضایی آسیب می‌بیند.

صدای واحد به معنای حذف تنوع نظر نیست، بلکه به معنای انسجام در بیان رسمی و نهادی تصمیمات است. این اصل از ارکان حکمرانی پایدار قضایی محسوب می‌شود زیرا بی‌ثباتی و چندصدایی، اعتماد عمومی را کاهش می‌دهد و زمینه مداخله سایر قوا را فراهم می‌سازد. (Becker & Durham, 2010)

ایالات متحده نمونه‌ای از چالش در تحقق صدای واحد است. ساختار فدرالی و استقلال گسترده دادگاه‌های ایالتی موجب شده است مواضع قضایی در سطح کشور متنوع و گاه متناقض باشد. آرای متفاوت دادگاه‌های ایالتی در موضوعات مشابه یا مقاومت ایالت‌ها در برابر سیاست‌های فدرال نشان می‌دهد که دستگاه قضایی آمریکا کمتر توانسته در مسائل کلان با صدای واحد سخن بگوید. این وضعیت استقلال قضات را تقویت کرده اما انسجام نهادی را تضعیف کرده است. (Tarr, 1981; Ostrom & Hanson, 2010)

انگلستان در این زمینه عملکرد موفق‌تری داشته است. سلسله‌مراتب دادگاه‌ها و نقش دیوان عالی به‌عنوان مرجع نهایی موجب شده در مسائل کلان، صدای واحدی از دستگاه قضایی شنیده شود. حتی در اختلافات حقوقی مهم، رویه‌های قضایی به‌طور هماهنگ منتشر می‌شوند و این انسجام موجب تقویت اعتماد عمومی شده است. در این کشور، استقلال قضات همچنان حفظ می‌شود، اما در سطح نهادی مواضع رسمی با وحدت بیشتری بیان می‌گردد. (Kudeikina & Kaija, 2022)

چین به دلیل تمرکز سیاسی و ساختاری، صدای واحدی از دستگاه قضایی ارائه می‌دهد. دادگاه‌ها در همه سطوح تحت هدایت دولت مرکزی عمل می‌کنند و اختلاف نظر نهادی به‌ندرت در عرصه عمومی دیده می‌شود. هرچند این انسجام به ظاهر موجب تقویت اقتدار نهادی است، اما در عمل به دلیل محدودیت استقلال قضات بیشتر به معنای یک‌صدایی سیاسی است تا انسجام واقعی قضایی. بنابراین، تجربه چین نشان می‌دهد که صدای واحد اگر بر پایه کنترل سیاسی باشد، بی‌طرفی و اعتماد عمومی را کاهش می‌دهد. (Kong et al., 2024)

فرانسه با ساختار متمرکز خود نیز توانسته سطح قابل توجهی از انسجام نهادی ایجاد کند. تصمیمات و مواضع رسمی دستگاه قضایی تحت هدایت وزارت دادگستری هماهنگ می‌شوند و دادگاه‌ها در چارچوب استانداردهای واحد عمل می‌کنند. این انسجام موجب افزایش اعتماد نهادی شده اما استقلال فردی قضات را محدود ساخته است. در عین حال، صدای واحد در مسائل کلان اجتماعی به‌ویژه در حوزه عدالت اجتماعی نقش مهمی در مشروعیت‌بخشی به دستگاه قضایی داشته است. (Chowdhury, 2016)

آلمان تجربه‌ای متوازن از صدای واحد ارائه می‌دهد. هرچند دادگاه‌های ایالتی استقلال دارند، اما هماهنگی میان قوانین فدرال و دیوان‌های عالی موجب می‌شود که در مسائل کلان قضایی اختلافات نهادی به حداقل برسد. نهادهای نظارتی و فرهنگ حرفه‌ای گرای نیز موجب شده که دستگاه قضایی بتواند در برابر جامعه و سایر قوا با صدای واحد و مشروعیت بالا سخن بگوید. این مدل نشان می‌دهد که حتی در نظام‌های فدرالی پیچیده، صدای واحد نهادی قابل تحقق است. (Griller, 2010; Preston, 2024)

درس تطبیقی این کشورها روشن می‌کند که صدای واحد شرط اساسی اقتدار نهادی و اعتماد عمومی است. آمریکا نشان می‌دهد که چندصدایی می‌تواند انسجام را تضعیف کند؛ انگلستان و آلمان نمونه‌هایی از تعادل میان استقلال و انسجام ارائه داده‌اند؛ فرانسه از طریق تمرکز اداری انسجام نهادی ایجاد کرده است؛ و چین نشان داده که صدای واحد اگر بر پایه کنترل سیاسی باشد، مشروعیت واقعی را تقویت نمی‌کند. بنابراین، حکمرانی پایدار قضایی نیازمند طراحی سازوکارهایی است که در عین حفظ استقلال قضات، صدای نهادی دستگاه قضایی در مسائل کلان هماهنگ و واحد باشد. (United Nations, 2015)

9-6. استقلال در تخصیص منابع و هزینه کرد بودجه

استقلال مالی دستگاه قضایی از مهم‌ترین عوامل تحقق حکمرانی پایدار است، زیرا بدون منابع کافی و اختیار در هزینه‌کرد، قوه قضاییه نمی‌تواند نقش خود را در تضمین عدالت ایفا کند. استقلال در تخصیص منابع به معنای توانایی دستگاه قضایی در تعیین اولویت‌ها و هزینه‌کرد بودجه بر اساس نیازهای واقعی خود، و نه صرفاً تبعیت از ملاحظات سیاسی یا اجرایی است. پژوهش‌های نهادی نشان داده‌اند که استقلال مالی رابطه مستقیمی با کارآمدی و بی‌طرفی دستگاه قضایی دارد (Becker & Durham, 2010).

ایالات متحده در این حوزه با چالش‌های متعددی مواجه است. منابع مالی دادگاه‌ها عمدتاً از طریق ایالت‌ها تأمین می‌شود و سطح حمایت مالی میان ایالت‌ها بسیار متفاوت است. این تفاوت باعث شده کیفیت خدمات قضایی و سرعت رسیدگی‌ها نابرابر باشد. هرچند تلاش‌هایی برای تمرکز مالی بیشتر در سطح ایالتی صورت گرفته، اما استقلال واقعی دستگاه قضایی در تخصیص منابع محدود باقی مانده است (Tarr, 1981; Ostrom & Hanson, 2010).

انگلستان الگوی متمرکزتری دارد و بودجه دستگاه قضایی از طریق وزارت دادگستری تأمین می‌شود. این تمرکز مالی امکان برنامه‌ریزی کلان را فراهم کرده اما استقلال دستگاه قضایی در تصمیم‌گیری‌های مالی محدود است. کاهش بودجه در سال‌های اخیر به‌ویژه در بخش Legal Aid نشان داده که ملاحظات مالی دولت می‌تواند بر عدالت فراگیر اثر منفی بگذارد. بنابراین، تجربه انگلستان نشان می‌دهد که تمرکز مالی بدون استقلال واقعی ممکن است عدالت اجتماعی را تضعیف کند (Kudeikina & Kaija, 2022).

چین با ساختار متمرکز مالی توانسته انسجام بالایی در تخصیص منابع ایجاد کند. دادگاه‌ها منابع مالی خود را مستقیماً از دولت مرکزی دریافت می‌کنند و در هزینه‌کرد ملزم به تبعیت از اولویت‌های کلان هستند. این مدل موجب کارآمدی و کاهش نابرابری منطقه‌ای شده اما استقلال دستگاه قضایی در تصمیمات مالی به‌شدت محدود است. این وضعیت نشان می‌دهد که استقلال مالی می‌تواند در خدمت انسجام نهادی قربانی شود (Kong et al., 2024).

فرانسه نمونه‌ای میانه ارائه می‌دهد. اگرچه بودجه از طریق وزارت دادگستری مدیریت می‌شود، اما دادگاه‌ها در سطح محلی نیز تا حدی اختیار تصمیم‌گیری درباره هزینه‌ها دارند. این ساختار موجب افزایش کارآمدی و هماهنگی شده است. با وجود این، استقلال کامل در هزینه‌کرد منابع همچنان تحت تأثیر سیاست‌های مرکزی باقی مانده و گاهی استقلال حرفه‌ای قضات را محدود کرده است (Chowdhury, 2016).

آلمان الگویی متوازن از استقلال مالی را به نمایش گذاشته است. در این کشور منابع مالی از سطح فدرال و ایالت‌ها تأمین می‌شود، اما دادگاه‌ها اختیار قابل توجهی در تخصیص و هزینه‌کرد بودجه دارند. این ترکیب موجب شده عدالت در سطح ملی به‌طور متوازن تأمین شود و همزمان استقلال نهادی دادگاه‌ها حفظ گردد. فرهنگ حرفه‌ای‌گرایی نیز موجب شده استفاده از منابع مالی شفاف و کارآمد باشد (Griller, 2010; Preston, 2024).

درس تطبیقی این کشورها روشن می‌کند که استقلال در تخصیص منابع شرط لازم برای حکمرانی پایدار است، اما کیفیت اجرای آن بستگی به میزان تعادل میان تمرکز و استقلال دارد. آمریکا با پراکندگی مالی دچار نابرابری شده است، انگلستان و فرانسه با تمرکز مالی استقلال قضایی را محدود کرده‌اند، چین انسجام مالی بالا اما استقلال بسیار محدود دارد، و آلمان الگویی از تعادل و

کارآمدی ارائه می‌دهد. بنابراین، استقلال مالی همراه با شفافیت و پاسخگویی باید به‌عنوان یکی از اصول بنیادین حکمرانی پایدار قضایی مورد توجه قرار گیرد. (United Nations, 2015)

10-6. روابط نهادی مثبت با سایر قوا و ذی‌نفعان

روابط نهادی مثبت میان قوه قضاییه و سایر قوا و همچنین تعامل سازنده با ذی‌نفعان اجتماعی، یکی از اصول بنیادین حکمرانی پایدار قضایی است. در غیاب چنین روابطی، یا استقلال قضایی با تهدید مداخلات سیاسی مواجه می‌شود، یا فاصله میان دستگاه قضایی و جامعه افزایش می‌یابد. هدف از این اصل ایجاد توازن میان استقلال و همکاری است؛ یعنی دستگاه قضایی در عین حفظ بی‌طرفی باید با قوه مقننه، قوه مجریه، نهادهای مدنی و جامعه حقوقی ارتباطی سازنده داشته باشد تا مشروعیت و کارآمدی آن تقویت گردد. (Becker & Durham, 2010)

در ایالات متحده، روابط میان قوه قضاییه و سایر قوا اغلب تنش‌آمیز بوده است. به‌ویژه در سطح فدرال، فرایند انتصاب قضات توسط رئیس‌جمهور و تأیید سنا موجب سیاسی‌شدن روابط نهادی شده است. این وضعیت استقلال فردی قضات را حفظ کرده اما مشروعیت نهادی را در نگاه بخشی از جامعه تضعیف کرده است. علاوه بر این، در سطح ایالتی، اختلاف میان دولت‌های محلی و دادگاه‌ها نیز موجب تنش‌های نهادی شده است. (Tarr, 1981; Lefever, 2009)

انگلستان الگویی متوازن از روابط نهادی ارائه می‌دهد. استقلال قضات توسط کمیسیون‌های مستقل تضمین می‌شود، اما در عین حال قوه قضاییه با قوه مقننه و مجریه تعامل نزدیکی دارد. برای مثال، اصلاحات قانونی مرتبط با عدالت معمولاً با مشورت قضات انجام می‌شود. همچنین، ارتباط با نهادهای مدنی و جامعه حقوقی موجب تقویت اعتماد عمومی و مشروعیت اجتماعی دستگاه قضایی شده است. (Kudeikina & Kaija, 2022)

چین نمونه‌ای از روابط نهادی مبتنی بر تمرکز سیاسی را نشان می‌دهد. دستگاه قضایی به‌طور مستقیم تابع سیاست‌های حزب حاکم است و تعامل آن با سایر قوا بیشتر در قالب هماهنگی یک‌سویه معنا پیدا می‌کند. اگرچه این امر موجب انسجام نهادی و کاهش تعارضات شده، اما استقلال قضایی را به‌شدت محدود کرده است. در نتیجه، روابط نهادی مثبت در این کشور بیشتر در خدمت کارآمدی سیاسی است تا بی‌طرفی قضایی. (Kong et al., 2024)

فرانسه با نظام اداری متمرکز، روابط نهادی نزدیکی میان قوه قضاییه و وزارت دادگستری برقرار کرده است. اگرچه این مدل موجب هماهنگی نهادی و انسجام در سیاست‌گذاری‌ها شده، اما نگرانی‌هایی درباره استقلال دستگاه قضایی نیز ایجاد کرده است. در عین حال، ارتباط با نهادهای اجتماعی و توجه به عدالت اجتماعی موجب شده مشروعیت عمومی نظام قضایی تقویت گردد. (Chowdhury, 2016)

آلمان الگویی متعادل از روابط نهادی را به نمایش می‌گذارد. در این کشور، قوه قضاییه با قوه مقننه و مجریه در فرآیندهای سیاست‌گذاری همکاری می‌کند، اما استقلال قضات به‌طور کامل حفظ می‌شود. همچنین، تعامل گسترده با نهادهای مدنی، دانشگاه‌ها و اتحادیه‌های حرفه‌ای موجب شده اعتماد عمومی در سطح بالایی قرار گیرد. این تجربه نشان می‌دهد که روابط نهادی مثبت می‌تواند همزمان استقلال و انسجام را تقویت کند. (Griller, 2010; Preston, 2024)

درس تطبیقی این کشورها نشان می‌دهد که روابط نهادی مثبت با سایر قوا و ذی‌نفعان یکی از ارکان حکمرانی پایدار قضایی است. آمریکا نشان داده که سیاسی‌شدن روابط می‌تواند مشروعیت را کاهش دهد؛ انگلستان الگویی از تعامل متوازن ارائه کرده است؛ چین

نشان می‌دهد که تمرکز سیاسی اگرچه انسجام می‌آورد اما استقلال را محدود می‌کند؛ فرانسه بر هماهنگی نهادی تأکید دارد اما استقلال را کمتر تضمین می‌کند؛ و آلمان نمونه‌ای موفق از تعادل میان استقلال و همکاری نهادی است. بنابراین، برای تحقق حکمرانی پایدار قضایی باید روابطی نهادی طراحی شود که هم استقلال قضات را حفظ کند و هم اعتماد عمومی و هماهنگی میان قوا را تقویت نماید. (United Nations, 2015)

11-6. مدیریت مستقیم فرآیندهای هسته‌ای دادرسی

مدیریت مستقیم فرآیندهای هسته‌ای دادرسی یکی از حساس‌ترین اصول حکمرانی پایدار قضایی است، زیرا تضمین می‌کند که تصمیمات قضایی و روندهای کلیدی دادرسی در اختیار خود قوه قضاییه باقی بمانند و به نهادهای بیرونی یا سیاسی واگذار نشوند. این اصل بر این ایده استوار است که استقلال قضایی زمانی معنا پیدا می‌کند که دادگاه‌ها کنترل کامل بر روندهایی مانند رسیدگی به پرونده‌ها، تعیین رویه‌های دادرسی، و مدیریت اطلاعات قضایی داشته باشند. هرگونه مداخله مستقیم یا غیرمستقیم از سوی قوا یا نهادهای دیگر می‌تواند این استقلال را تضعیف کرده و عدالت را مخدوش سازد. (Becker & Durham, 2010)

در ایالات متحده، دادگاه‌ها به‌طور رسمی اختیار مدیریت فرآیندهای دادرسی را دارند، اما ساختار فدرالی و فشارهای سیاسی در سطح ایالتی گاه استقلال عملی را محدود می‌کند. به‌ویژه در ایالت‌هایی که قضات با رأی مردم انتخاب می‌شوند، امکان نفوذ سیاست‌های محلی در فرآیندهای دادرسی وجود دارد. این تجربه نشان می‌دهد که حتی با وجود اختیار قانونی، استقلال واقعی در مدیریت دادرسی بدون مصونیت از فشارهای سیاسی به‌طور کامل تحقق نمی‌یابد. (Tarr, 1981; Lefever, 2009)

انگلستان الگویی موفق از مدیریت مستقیم فرآیندهای دادرسی ارائه می‌دهد. دادگاه‌ها در این کشور نه تنها در رسیدگی به پرونده‌ها استقلال دارند بلکه در طراحی رویه‌های دادرسی و تعیین استانداردهای قضایی نیز اختیار کامل دارند. کمیسیون‌های مستقل و نهادهای نظارتی تنها نقش حمایتی ایفا می‌کنند و نه مداخله مستقیم. این تجربه نشان می‌دهد که استقلال نهادی در مدیریت فرآیندهای هسته‌ای می‌تواند بی‌طرفی و مشروعیت قضایی را تقویت کند. (Kudeikina & Kaija, 2022)

در چین، اگرچه دادگاه‌ها از نظر شکلی مدیریت فرآیندهای دادرسی را بر عهده دارند، اما در عمل این فرآیندها تحت هدایت و کنترل دولت مرکزی و حزب حاکم است. استفاده از فناوری‌های نوین مانند دادگاه‌های اینترنتی و هوش مصنوعی توانسته کارآمدی را افزایش دهد، اما استقلال دادگاه‌ها در مدیریت محتوای دادرسی همچنان محدود است. این تجربه نشان می‌دهد که مدیریت مستقیم دادرسی اگر در خدمت سیاست باشد، نمی‌تواند بی‌طرفی و عدالت پایدار را تضمین کند. (Kong et al., 2024)

فرانسه با ساختار متمرکز و اداری خود، تلاش کرده مدیریت فرآیندهای دادرسی را در اختیار دادگاه‌ها نگه دارد. دادگاه‌ها مسئول رسیدگی مستقیم به پرونده‌ها و تعیین روندهای قضایی هستند، اما وزارت دادگستری در بسیاری موارد نقش پررنگی در سیاست‌گذاری و استانداردسازی دارد. این وضعیت موجب شده استقلال نسبی حفظ شود اما خطر مداخله اداری همچنان وجود دارد. تجربه فرانسه نشان می‌دهد که مدیریت مستقیم باید با استقلال از مداخلات اداری همراه باشد تا کارآمدی و بی‌طرفی حفظ گردد. (Chowdhury, 2016)

آلمان الگویی متوازن از مدیریت مستقیم فرآیندهای هسته‌ای دادرسی ارائه کرده است. دادگاه‌ها در این کشور اختیار کامل در رسیدگی به پرونده‌ها و تعیین رویه‌های قضایی دارند و هیچ‌گونه مداخله مستقیم از سوی سایر قوا امکان‌پذیر نیست. سیستم فدرالی به دادگاه‌های ایالتی نیز استقلال کافی داده است، در حالی که هماهنگی با قوانین فدرال موجب انسجام نهادی شده است. این مدل

نشان می‌دهد که استقلال در مدیریت فرآیندهای دادرسی می‌تواند با انسجام نهادی همزمان حفظ شود (Griller, 2010; Preston, 2024).

درس تطبیقی این کشورها بیانگر آن است که مدیریت مستقیم فرآیندهای هسته‌ای دادرسی، شرط لازم برای تحقق استقلال و عدالت پایدار است. آمریکا نشان می‌دهد که فشار سیاسی می‌تواند استقلال واقعی را محدود کند؛ انگلستان نمونه موفقی از استقلال کامل ارائه داده است؛ چین الگویی از کارآمدی فناورانه اما وابسته به سیاست مرکزی دارد؛ فرانسه استقلال نسبی را حفظ کرده اما با خطر مداخله اداری مواجه است؛ و آلمان الگویی متوازن از استقلال و انسجام نهادی ارائه می‌دهد. بنابراین، حکمرانی پایدار قضایی تنها در صورتی تحقق می‌یابد که فرآیندهای هسته‌ای دادرسی کاملاً در اختیار قوه قضاییه باقی بمانند و مصون از نفوذ سیاسی یا اداری باشند. (United Nations, 2015)

12-6. گفتمان سازی صحیح برای تقویت حاکمیت قانون

گفتمان‌سازی به معنای ایجاد فضای فکری و اجتماعی است که در آن حاکمیت قانون نه به‌عنوان یک الزام صرف حقوقی، بلکه به‌عنوان یک ارزش مشترک اجتماعی و فرهنگی پذیرفته شود. این امر مستلزم آن است که دستگاه قضایی، نهادهای آموزشی، رسانه‌ها و جامعه مدنی در کنار یکدیگر، مفاهیمی چون عدالت پایدار، بی‌طرفی، پاسخگویی و شفافیت را به گفتمان عمومی تبدیل کنند. (Becker & Durham, 2010)

تجربه ایالات متحده نشان می‌دهد که بدون گفتمان مشترک، استقلال قضایی می‌تواند به تنوع و حتی تعارض در برداشتها از عدالت منجر شود. در این کشور، مباحث حقوقی گسترده‌ای در رسانه‌ها و دانشگاه‌ها وجود دارد، اما نبود یک روایت واحد از عدالت، موجب اختلافات شدید در میان ایالت‌ها شده است. بنابراین، آمریکا نشان می‌دهد که گفتمان‌سازی باید در سطح ملی و در راستای تقویت انسجام نهادی انجام گیرد. (Tarr, 1981)

انگلستان الگویی موفق از گفتمان‌سازی حول حاکمیت قانون ارائه می‌دهد. سنت کامن‌لا، رسانه‌های آزاد و آموزش‌های حقوقی گسترده موجب شده است که احترام به قانون و عدالت به بخشی از فرهنگ عمومی تبدیل شود. قضات نیز در آرای خود با توضیحات روشن و قابل فهم به این گفتمان عمومی کمک می‌کنند. این تجربه نشان می‌دهد که شفافیت قضایی و ارتباط مستمر با جامعه شرط موفقیت گفتمان‌سازی است. (Kudeikina & Kaija, 2022)

در چین، گفتمان حاکمیت قانون به شدت تحت تأثیر سیاست‌های مرکزی است و بیشتر در چارچوب «ثبات اجتماعی» تعریف می‌شود. دادگاه‌ها، رسانه‌ها و دانشگاه‌ها همگی در راستای خط‌مشی حزب حاکم حرکت می‌کنند و گفتمان مسلط بیشتر بر کارآمدی و نظم اجتماعی متمرکز است تا استقلال قضایی. این تجربه نشان می‌دهد که گفتمان‌سازی اگر تنها از بالا هدایت شود، می‌تواند به تقویت نظم کمک کند اما بی‌طرفی و اعتماد عمومی را محدود خواهد کرد. (Kong et al., 2024)

فرانسه نمونه‌ای از گفتمان‌سازی در حوزه عدالت اجتماعی است. این کشور از طریق آموزش‌های حقوقی، رسانه‌های عمومی و سیاست‌های متمرکز توانسته است عدالت اجتماعی و دسترسی برابر به خدمات قضایی را به گفتمان غالب بدل کند. هرچند تمرکز نهادی استقلال فردی را محدود می‌کند، اما گفتمان عدالت اجتماعی توانسته مشروعیت و اعتماد عمومی را تقویت کند. (Chowdhury, 2016).

آلمان الگویی متوازن از گفتمان‌سازی ارائه می‌دهد. در این کشور، گفتمان حاکمیت قانون بر پایه سه محور استقلال قضایی، انسجام نهادی و حرفه‌ای‌گرایی شکل گرفته است. دانشگاه‌ها، رسانه‌ها و اتحادیه‌های حرفه‌ای نقش فعالی در تولید و ترویج این گفتمان دارند و همین امر موجب شده احترام به قانون و اعتماد به عدالت به بخشی از فرهنگ عمومی تبدیل شود (Griller, 2010; Preston, 2024).

درس تطبیقی این کشورها نشان می‌دهد که گفتمان‌سازی برای تقویت حاکمیت قانون یک ضرورت اساسی است. آمریکا نشان داد که بدون گفتمان مشترک انسجام نهادی تضعیف می‌شود؛ انگلستان و آلمان نمونه‌هایی از موفقیت در پیوند میان گفتمان عمومی و عدالت پایدار ارائه کرده‌اند؛ فرانسه بر عدالت اجتماعی تأکید کرده است؛ و چین نشان داده که گفتمان هدایت‌شده از بالا اگرچه نظم ایجاد می‌کند، اما بی‌طرفی را محدود می‌سازد. بنابراین، گفتمان‌سازی باید بر پایه مشارکت اجتماعی، شفافیت قضایی و استقلال نهادی طراحی شود تا بتواند حاکمیت قانون را به ارزش مشترک و پایدار جامعه بدل کند. (United Nations, 2015)

جدول 4- اصول حکمرانی پایدار قضایی و درس‌های تطبیقی

اصل	گزاره راهبردی برای حکمرانی پایدار قضایی	تجربه کشورها
ساختار شفاف حکمرانی و تصمیم‌گیری	شفافیت ساختاری باید همراه با استقلال و انسجام باشد تا عدالت پایدار تضمین شود.	آمریکا: پراکندگی نهادی؛ انگلستان: انسجام شفاف؛ چین: شفاف اما در خدمت سیاست؛ فرانسه: استانداردسازی اداری؛ آلمان: تعادل فدرالی و شفافیت
مشارکت معنادار همه سطوح دادگاه	مشارکت باید با سازوکار هماهنگی همراه باشد تا انسجام و مشروعیت تقویت شود.	آمریکا: مشارکت گسترده اما متعارض؛ انگلستان: سلسله‌مراتب منظم؛ چین: مشارکت محدود؛ فرانسه: مشارکت مشورتی؛ آلمان: مشارکت متوازن
انتخاب رهبران بر اساس شایستگی	انتخاب رهبران باید بر پایه شایسته‌سالاری باشد و از نفوذ سیاسی مصون بماند.	آمریکا: سیاسی‌سازی؛ انگلستان: کمیسیون مستقل؛ چین: وفاداری حزبی؛ فرانسه: آموزش حرفه‌ای + تمرکز؛ آلمان: معیارهای حرفه‌ای و نظارت
شفافیت و پاسخگویی	شفافیت و پاسخگویی باید اصل نهادی و مکمل استقلال قضایی باشد.	آمریکا: استقلال بالا، پاسخگویی محدود؛ انگلستان: انتشار عمومی و نظارت قوی؛ چین: شفافیت نمایشی؛ فرانسه: گزارش‌دهی متمرکز؛ آلمان: سامانه‌های شفاف
تمرکز بر سیاست‌گذاری کلان و تفویض امور اجرایی	رهبران قضایی باید بر سیاست کلان تمرکز کنند و امور اجرایی به مدیران حرفه‌ای سپرده شود.	آمریکا: دخالت خرد در ایالت‌ها؛ انگلستان: تفویض روشن؛ چین: تمرکز شدید؛ فرانسه: انسجام اداری؛ آلمان: تعادل فدرال و محلی
ارتباطات باز درباره تصمیمات	ارتباطات باز موجب مشروعیت اجتماعی و اعتماد عمومی می‌شود.	آمریکا: نابرابری میان ایالت‌ها؛ انگلستان: توضیح استدلال‌ها؛ چین: اطلاعات گزینشی؛ فرانسه: انتشار محدود؛ آلمان: دسترسی الکترونیک
تعریف روشن نقش‌ها و مسئولیت‌ها	تقسیم شفاف نقش‌ها موجب کاهش تعارض نهادی و افزایش اعتماد عمومی است.	آمریکا: تعارض صلاحیت‌ها؛ انگلستان: سلسله‌مراتب روشن؛ چین: نقش‌های تعریف‌شده اما سیاسی؛ فرانسه: استانداردسازی وظایف؛ آلمان: شفافیت در نظام فدرالی
سخن گفتن با صدای واحد	صدای واحد نهادی باید با حفظ استقلال قضات همراه باشد تا اقتدار قضایی تقویت شود.	آمریکا: چندصدایی فدرالی؛ انگلستان: انسجام دیوان عالی؛ چین: صدای واحد سیاسی؛ فرانسه: تمرکز اداری؛ آلمان: هماهنگی فدرالی و قضایی
استقلال در تخصیص منابع و بودجه	استقلال مالی همراه با شفافیت، شرط کارآمدی و عدالت پایدار است.	آمریکا: نابرابری مالی ایالت‌ها؛ انگلستان: تمرکز بودجه‌ای بدون استقلال؛ چین: انسجام مالی اما وابسته؛ فرانسه: تمرکز + استقلال نسبی؛ آلمان: تعادل منابع فدرال و محلی
روابط نهادی مثبت با سایر قوا و ذی‌نفعان	روابط نهادی مثبت باید استقلال را حفظ کرده و مشروعیت اجتماعی را تقویت کند.	آمریکا: سیاسی‌شدن روابط؛ انگلستان: تعامل متوازن؛ چین: هماهنگی یک‌سویه؛ فرانسه: هماهنگی اداری اما محدودیت استقلال؛ آلمان: همکاری همراه با استقلال
مدیریت مستقیم فرآیندهای هسته‌ای دادرسی	فرآیندهای دادرسی باید کاملاً در اختیار قوه قضاییه باقی بمانند.	آمریکا: فشار سیاسی در ایالت‌ها؛ انگلستان: استقلال کامل؛ چین: کنترل مرکزی؛ فرانسه: استقلال نسبی همراه با مداخله اداری؛ آلمان: استقلال + انسجام

گفتمان‌سازی برای تقویت حاکمیت قانون	گفتمان‌سازی باید ارزش حاکمیت قانون را به فرهنگ عمومی تبدیل کند.	آمریکا: نبود روایت مشترک؛ انگلستان: سنت کامن‌لا + آموزش حقوقی؛ چین: گفتمان هدایت‌شده از بالا؛ فرانسه: گفتمان عدالت اجتماعی؛ آلمان: گفتمان حرفه‌ای‌گرایی و استقلال
-------------------------------------	---	---

نتیجه‌گیری

نتایج این پژوهش نشان داد که تحقق حکمرانی پایدار قضایی در گرو اصلاحات جامع و چندبُعدی است. تجربه تطبیقی پنج کشور آمریکا، انگلستان، چین، فرانسه و آلمان نشان می‌دهد که هیچ‌کدام به‌تنهایی توانسته‌اند همه ابعاد حکمرانی پایدار را محقق کنند، اما هر یک درس‌های مهمی در حوزه شفافیت ساختاری، استقلال قضایی، مشروعیت اجتماعی و گفتمان‌سازی ارائه داده‌اند. این یافته‌ها تأکید می‌کنند که برای استقرار یک نظام قضایی پایدار باید ترکیبی متوازن از استقلال، پاسخگویی، نوآوری و مشارکت اجتماعی طراحی شود.

در بُعد نخست یعنی ساختار نهادی روشن و شفاف، روشن شد که پراکندگی نهادی مانند آنچه در آمریکا مشاهده می‌شود، مانع جدی در مسیر عدالت پایدار است، در حالی که تمرکز کامل مانند چین یا فرانسه نیز انعطاف‌پذیری و استقلال را محدود می‌کند. بنابراین، پیشنهاد می‌شود کشورها به‌سوی مدلی حرکت کنند که در آن نقش‌ها و مسئولیت‌ها به‌روشنی تعریف شده، تفویض امور اجرایی شفاف باشد و تمرکز بر سیاست‌گذاری کلان در کنار استقلال محلی برقرار گردد.

در بُعد دوم یعنی فرهنگ سازمانی و مشروعیت اجتماعی، تجربه انگلستان و آلمان نشان داد که شفافیت ارتباطی، حرفه‌ای‌گرایی قضات و تعامل فعال با جامعه می‌تواند مشروعیت عمومی را به‌طور قابل‌توجهی افزایش دهد. در مقابل، در کشورهایی مانند چین یا حتی فرانسه، فرهنگ تمرکز اداری و کنترل سیاسی باعث شده مشروعیت بیشتر از بالا تحمیل شود تا از پایین پذیرفته شود. بنابراین، توصیه می‌شود دستگاه‌های قضایی به سمت گسترش ارتباطات باز، انتشار عمومی تصمیمات با توضیحات روشن و آموزش مستمر جامعه حرکت کنند تا اعتماد عمومی تقویت گردد.

در زمینه پاسخگویی و شفافیت مالی، تجربه فرانسه و آلمان نشان می‌دهد که تمرکز بودجه‌ای اگر با گزارش‌دهی شفاف همراه باشد، می‌تواند اعتماد اجتماعی را افزایش دهد. در مقابل، آمریکا و انگلستان با مشکلات پراکندگی مالی یا محدودیت منابع، عدالت فراگیر را با چالش مواجه کرده‌اند. پیشنهاد می‌شود نظام‌های قضایی با ایجاد استقلال نسبی مالی و نظام‌های شفاف گزارش‌دهی، از یک‌سو عدالت اجتماعی را تقویت کنند و از سوی دیگر اعتماد عمومی را افزایش دهند.

بعد سوم یعنی پایداری استقلال و حاکمیت قانون نشان داد که استقلال قضایی در آمریکا اگرچه بالاست، اما به دلیل نبود انسجام نهادی، گاه بی‌اثر می‌شود. در چین نیز تمرکز شدید بر سیاست، استقلال قضایی را تضعیف کرده است. در مقابل، آلمان با ترکیب استقلال قضات و هماهنگی فدرالی الگویی متوازن ارائه کرده است. بنابراین، پیشنهاد می‌شود کشورها برای تقویت حکمرانی پایدار، استقلال دستگاه قضایی را به‌عنوان یک اصل غیرقابل‌مذاکره بپذیرند و در عین حال سازوکارهای انسجام نهادی را برای حفظ هماهنگی تقویت کنند.

عنصر گفتمان‌سازی برای تقویت حاکمیت قانون نیز به‌عنوان یک اصل تکمیلی مطرح شد. تجربه انگلستان و آلمان نشان داد که تبدیل عدالت و قانون به ارزش فرهنگی و اجتماعی، ضامن پایداری حاکمیت قانون است. بر این اساس، توصیه می‌شود دستگاه‌های قضایی با همکاری رسانه‌ها، دانشگاه‌ها و نهادهای مدنی، گفتمان عدالت، شفافیت و پاسخگویی را در جامعه نهادینه کنند تا احترام به قانون نه فقط یک الزام، بلکه یک ارزش مشترک اجتماعی باشد.

از منظر سیاست‌گذاری، مهم‌ترین پیشنهاد این پژوهش طراحی یک مدل ترکیبی است که عناصر مثبت همه کشورها را در خود جای دهد: استقلال قضات از آمریکا و آلمان، شفافیت ارتباطی از انگلستان، انسجام اداری از فرانسه، نوآوری فناورانه از چین و گفتمان‌سازی اجتماعی از انگلستان و آلمان. چنین مدلی می‌تواند الگویی کارآمد برای کشورهایی باشد که در مسیر اصلاحات قضایی قرار دارند و به دنبال ایجاد تعادل میان استقلال، پاسخگویی و عدالت اجتماعی هستند.

در نهایت، تأکید می‌شود که حکمرانی پایدار قضایی یک پروژه کوتاه‌مدت نیست، بلکه فرآیندی مستمر است که نیازمند اصلاحات نهادی، تغییرات فرهنگی و مشارکت اجتماعی است. تنها از طریق تلفیق تجربه‌های بین‌المللی با شرایط بومی می‌توان دستگاه قضایی را به نهادی پاسخگو، مستقل، شفاف و توسعه‌محور تبدیل کرد. چنین دستگاهی خواهد توانست نه تنها عدالت را در زمان حال تضمین کند، بلکه پایداری عدالت و معیشت نسل‌های آینده را نیز تضمین نماید.

منابع

Becker, D., & Durham, C. M. (2010). *A case for court governance principles*. Williamsburg, VA: National Center for State Courts.

Chowdhury, N. (2016). Sustainable development as environmental justice: Exploring judicial discourse in India. *Asian Journal of Law and Society*, 3(2), 321–344. <https://doi.org/10.1017/als.2016.12>

Dreyfus, M. (2013). The judiciary's role in environmental governance: The case of Delhi. *Environmental Policy and Law*, 43(3), 211–220. <https://doi.org/10.3233/EPL-130017>

Ferejohn, J., & Kramer, L. D. (2002). Independent judges, dependent judiciary: Institutionalizing judicial restraint. *NYU Law Review*, 77(4), 962–1039.

Ginsburg, T. (2003). *Judicial review in new democracies: Constitutional courts in Asian cases*. Cambridge: Cambridge University Press.

Griller, G. A. (2010). Governing loosely coupled courts in times of economic stress. In *Future Trends in State Courts 2010* (pp. 28–34). Williamsburg, VA: National Center for State Courts.

Hammergren, L. (2002). Do judicial councils further judicial reform? Lessons from Latin America. *Carnegie Endowment Working Papers*, 28, 1–36.

Hirschl, R. (2004). *Towards juristocracy: The origins and consequences of the new constitutionalism*. Cambridge, MA: Harvard University Press.

Kong, H., Zhang, Y., Zhang, Y., & Liu, M. (2024). Exploring integrated ocean management policy in China: Evolution, challenges, and prospects. *Marine Policy*, 155, 106765. <https://doi.org/10.1016/j.marpol.2023.106765>

Kudeikina, I., & Kaija, S. (2022). Problems relating to judicial selection in the context of sustainable development. *European Journal of Sustainable Development*, 11(4), 115–124. <https://doi.org/10.14207/ejsd.2022.v11n4p115>

Lefever, R. D. (2009). The integration of judicial independence and judicial administration: The role of collegiality in court governance. *Court Manager*, 24(2), 6–12.

Ostrom, B. J., & Hanson, R. A. (2010). Understanding court culture is key to successful court reform. In *Future Trends in State Courts 2010* (pp. 19–27). Williamsburg, VA: National Center for State Courts.

Popova, M. (2010). Political competition as an obstacle to judicial independence: Evidence from Russia and Ukraine. *Comparative Political Studies*, 43(10), 1202–1229.

Preston, B. J. (2024). *The judicial development of ecologically sustainable development*. Cheltenham, UK: Edward Elgar Publishing.

Sadurski, W. (2008). *Rights before courts: A study of constitutional courts in postcommunist states of Central and Eastern Europe*. Dordrecht: Springer.

Tate, C. N., & Vallinder, T. (Eds.). (1995). *The global expansion of judicial power*. New York: New York University Press.

Tarr, A. G. (1981). Court unification and court performance: A preliminary assessment. *Judicature*, 64(8), 365–371.

United Nations. (2015). *Transforming our world: The 2030 Agenda for Sustainable Development*. Resolution adopted by the General Assembly on 25 September 2015 (A/RES/70/1). New York: United Nations. <https://sdgs.un.org/2030agenda>

Voigt, S., & El-Bialy, N. (2015). Identifying the determinants of judicial independence: A global survey. *Journal of Law and Economics*, 58(4), 729–774. <https://doi.org/10.1086/684303>

World Bank. (2017). *World development report 2017: Governance and the law*. Washington, DC: World Bank. <https://doi.org/10.1596/978-1-4648-0950-7>